

عبادات

و وجهی للخیر اینها توجیهت (۱) ، و چون برستور نشیند بگوید : « بسم الله و بالله و الله اکبر . سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنانہ مقررین . و انا الی ربنا منقلبون (۲) » ، و در جمله راه بذکر و قرآن مشغول باشد ، و چون ببالایی رسد بگوید : « اللهم لك الشرف على كل الشرف و لك الحمد على كل حال (۳) » ، و چون بیمنی باشد در راه ، آیه الكرسي و آمن الرسول . . . و قل هو الله و معوذتین برخواند .

آداب احرام و دخول مکه

چون بیعتات رسد ، که قافله از آنجا احرام گیرد ، اول غسل کند ، و موی و ناخن باز کند . چنانکه جمعه را گفتیم . ، و جامه دوخته بیرون کند ، و ازاری و ردایی سپید بربندد ، و پیش از احرام بوی خوش بکار دارد ؛ چون برخیزد که بخواهد رفت ، شتر برانگیزد و روی براه آورد و نیت صحیح کند و بزبان بگوید ؛ « لبيك ، اللهم لبيك ، لا شريك لك لبيك ، ان الحمد و النعمة لك و الملك ، لا شريك لك (۴) » و همچنین این کلمات را با آواز عادت می کند و هر کجا بالایی و نشیبی باشد ، و هر کجا قافله بر حمت بهم آیند گوید ، و چون بمکه نزدیک رسد غسل کند .

و در حج نه سبب را غسل سنت است : احرام را ، و دخول مکه را ، و طواف زیارت را ، و وقوف بهرفه را ، و مقام بهزدانف را ، و سه غسل برای سنگ انداختن سه جمره و طواف وداع را ، و اماری (۵) را بجمرة العقبه غسل نیست .

پس چون غسل کند و در مکه شود و چشمش بر خانه افتد و هنوز در میان شهر باشد ، بگوید : « لا اله الا الله و الله اکبر ، اللهم انت السلام و معك السلام و دارك دار السلام ، تبارک ربنا اذا االجلال و الاکرام . اللهم هذا بئناک عظمته و کرمته و شرفته ، اللهم فزده تعظیما و زده تشریفاً و تکریماً و زده مهابة ، و زد من حجه برآ و کرامة . اللهم افتح لی ابواب رحمته و ادخلنی جنتک و اعذنی من الشیطان

(۱) بنام خدا ، خود را بعدا سپردم ، توانایی و بیرونی چیز خدا نیست . خدایا بیاری تو بیرون آسم و بتو توکل کردم و در تو چک زدم و روسوی تو کردم . خدایا پر عزیز کاری را نوشته من فرما . گناهم بیامرز و هر چارو کنم یکی بر او هم گذار . (۲) بنام خدا و بخدا وحدا بزرگ است . یا کست کسی که این را در فرمان ما کرد ، در حالی که ما آن توانایی نتوانیم داد و ما سوی پروردگار خویش باز گردند کانیم (۳) بار خدایا در هر بزرگی بزرگی تراست ، و در هر حال سایش ، مخصوص تست ؛ (۴) بفرمائیم خدایا فرمان ، ترا نبازی نیست بفرمائیم ، شکر و نعمت و جاهداری تراست بفرمائیم ، ترا انبازی نیست . (۵) برتاب کردن مسکه و تیر .

رکن اول

الرجیم^(۱) ، آنکاه در مسجد شود - از باب بنی شیبه - و قصد حجر اسود^(۲) کند و بوسه دهد ، و اگر نتواند بسبب زحمت دست بوی بر نهد و بگوید : «اللهم امانتی اديتها ، وميثاقي تعاهدته ، اشهدني بالموافاة^(۳)» ، پس بطواف مشغول شود .

آداب طواف

بدانکه طواف همچون نمازست : دروی طهارت تن و جامه و ستر عورت شرطست ولیکن سخن دروی مباح است ، و اول باید که سنت اضطباع بجای آرد و اضطباع آن بود که میان ازار در زیر دست راست کند و هر دو کرانه وی بر کتف چپ افکند . پس خانه را بر جانب چپ کند و از ابتدای حجر اسود طواف ابتدا کند چنانکه میان خانه و میان وی سه گام باشد ، تپای بر شاه روان^(۴) نهد که آن حد خانه است ؛ و چون طواف ابتدا کند بگوید : « اللهم ايماناً بك و تصديقاً بكتابتك و وفاء بعهدك و اتباعاً لسنة نبيك محمد صلى الله عليه و سلم »^(۵) و چون بدر خانه رسد بگوید : « اللهم هذا البيت بيتك ، و هذا الحرم حرمك ، و هذا الامن امانك ؛ و هذا مقام خليك العائذ بك من النار »^(۶) و چون بر کن عراقی رسد گوید :

« اللهم اني اعوذ بك من الشرك و الشرك و الكفر و النفاق و الشقاق و سوء الاخلاق و سوء المنظر في الاهل و المال و الولد »^(۷) و چون بزیر اباودان رسد گوید : « اللهم اظلني تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك . اللهم اسقني بكاس محمد صلى الله عليه و آله و سلم شربة لا اظمأ بعدها ابداً^(۸) » ، و چون بر کن شامی رسد گوید : « اللهم اجعله حجاً مبروراً و سعياً مشكوراً »

(۱) نیست معبودی جز خدا و خدا بزرگست . خدایا تو سلامی و از توست سلام ، و خانه تو خانه آرامش و سلام است ؛ پروردگار ما تو مبارکی ای دارنده شکوه و بخشایش ، خدایا این خانه ای است که آنرا بزرگ و بزرگوار کردی ، پس خدایا بزرگی آن بیفزای و بزرگوارای آن زیاد کن و نیکی و بخشایش حج کنندگان آنرا افزون فرما . خدایا درهای بخشایش را بر من بگشا و مرا ببهشت در آور و از شیطان رانده شده پناهنده . (۲) سنگ سیاه (۳) خدایا امانت خود را سپردم و پیمان خود را انجام دادم ، پس بحق گزارای من گواہ باش (۴) شاد روان یعنی پرده و سراپرده است و در اینجا ام مقامی است در کنار خانه کعبه . (۵) خدایا (طواف میکنم) اذایمان بشو و راست دانستن کتاب تو و ودای پیمان تو و پیروی از روش پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۶) با خدایا این خانه خانه تست ؛ این حرم حرم تست و این امن (از بلا) امن تست و این جایگاه دوست تست که از آتش سو و باه آور (۷) خدایا پناه مبرم بنو از شک و شرک و کفر و دوروی و دشمنی و بدخلقی و ظر بدو ز اهل و خانه و فرزندی و دارائی (۸) خدایا چای ده مرا در سایه عرش ، روزی که هیچ سایه جز آن نیست خدایا با جام پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله شربتتی من بنوشان که پس از آن هرگز تشنه نشوم .

هدایات

و ذاباً مقهوراً و تجارة لن تبور ، یا عزیز یا غفور، رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم (۱) «و چون بر کن یمانی رسد گوید: اللهم انی اعوذ بک من الکفر و اعوذ بک من الفقر و من عذاب القبر و من فتنة المعیة و الهمات و اعوذ بک من الخزی فی الدینا و الاخرة . اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا برحمتک عذاب القبر و عذاب النار (۲) ، هفت بار همچنین بگرد و هر باری این دعاها می گوید - و هر باری را شوطی گویند - ، در سه شوط (۳) بشتاب می رود جلد وارو بنشاط ، و اگر بنزدیک خانه زحمت بود دورتر شود تا بشتاب تواند رفت ، و در چهار شوط باز پسین آهسته رود ، و هر باری حجر را بوسه دهد ، و دست بر کن یمانی فراز آورد ، و اگر نتواند از زحمت به دست اشارت کند ، چون هفت شوط تمام شود میان خانه و سنگ بایستد ، و شکم و سینه جانب راست از روی بر دیوار خانه نهد ، و در دست زیر سر خویش بدیوار باز نهاده یا در استار (۴) کعبه زند ، و این جای را ملقوم گویند ، و دعا اینجا مستجاب بود بگوید: «اللهم یا رب البیت العتیق اعنق رقبتی من النار و اعذنی من کل سوء و قهنی بها رزقنی و بارک لی فیما آتیننی (۵) و آنگاه صلوات دهد و استغفار کند و حاجتی که در دل دارد بخواهد ، آنگاه در پس مقام بایستد و دو رکعت نماز کند ، که آنرا رکعتی الطوائف گویند و تمامی طواف بدان بود - در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون ، و در دوم الحمد و قل هو الله احد و پس از نماز دعا کند ، و تا هفت شوط بنگردد یک طواف تمام نشود ، و هر هفت باری این دو رکعت نماز کند ، آنگاه تا بنزدیک حجر شود و بوسه دهد و ختم کند بدین ، و سعی مشغول شود .

آداب سعی

باید که از درصفا بیرون شود ، و درجه چند بصفا بر شود ، چندانکه کعبه

(۱) خدایا حج را در پذیر سعی را پسندیده ساز و گناه را بیامرز و آ را باز رکابی بدون تباهی فرما ای بزرگ و ای آمرزنده ، پروردگارا بیامرز و بخش و از آنچه میدانی در گذر ، چون تو بزرگ و بجهایندگی (۲) خدایا پناه میبرم به تو از کفر و درویشی و عذاب گور و بلای زندگی و مرگ ، و پناه میبرم به تو از پستی در دنیا و آخرت . پروردگارا در دنیا و آخرت من نیکی رسان و بخشایش ما را از رنج گور و رنج آتس نگاهدار ، (۳) یکمرتبه مقصود هفتاد (۴) پرده ها - پوشش (۵) خدایا ای پروردگار جامه کهن آذین کن کرد مرا از آتس ، و از هر بعی مرا در پناه خود گیر و آنچه روزی من کرده ای - سازگارم ساز و در آنچه من داده ای برکت فرست .

رکن اول

را بیند، و روی سوی کعبه کند و بگوید: «لا اله الا الله و حده لا شریک له، لا اله الا الله و له الحمد یحیی و یمیت، و هو حی لا یموت، ینده الخیر و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله و حده، صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الا حزاب و حده، لا اله الا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون (۱)»
 و دعا کند و حاجتی که دارد بخواند، پس فرود آید سعی ابتدا کند تا بمروه، و آهسته میرود و می گوید: «رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم، انک انت الاعز الاکرم . اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار (۲)»
 و آهسته میرود تا بمیل سبز رسد کعبه بر گوشه مسجد است، پیش اذان بمقدارش گزبشتاب رفتن گیرد تا آنگاه که بدان دو میل دیگر رسد، آنگاه بآهستگی آید تا بمروه رسد، بدانجا برشود و روی بصفها کند و همان دعا گوید. و این یکبار بود. چون بصفها آید دوبار باشد: همچنین هفت بار بکند هم بدین صفت، چون ازین فارغ شود طواف قدوم سعی به جای آرد، و این سنت است و در حج اما طواف که رکن است پس از وقوف بود، و طهارت در سعی سنت است و در طواف واجب، و سعی بدین کفایت افتد، که شرط سعی نیست که پس از وقوف بود، ولیکن باید که پس از طوافی باشد، اگرچه آن طواف سنت باشد.

آداب و قوف (۳) بهر فیه

بدانکه اگر قافله روز عرفه رسد بهرفات، بطواف قدوم (۴) پردازند، و اگر پیش رسد طواف قدوم به جای آرند؛ و روز ترویبه (۵) از مکه بیرون آیند و آنشب در مکه باشند و دیگر روز بهرفات روند. و وقت وقوف پس از زوال در آید روز عرفه تا آنگاه که صبح روز عید بر آید، اگر پس از صبح رسد حج قوت شود. و روز عرفه غسل کند و نماز دیگر با نماز پیشین بهم گذارد و باز دعا مشغول شود. و این روز روزه ندارد تا قوت یابد که در دعا مبالغت کند؛ که سر حج اجتماع دلها و همتهای عزیزانست درین وقت شریف.

(۱) نیست معبودی جز خدا، انبیا ندارد، جهاننداری و ستایش مخصوص اوست، زنده میکند و میمیراند و خود زنده ای است که هرگز نمیرد، یکی بدست اوست و هر چیزی تواناست نیست معبودی جز خدای تنها. و عده اش راست بود و بنده اش یاری کرد و لشکرش را بزرگ داشت و دستها را بپنجهائی شکست نیست خدای عز خدا، دین خالص مرا و راست اگرچه کافران دوست ندارند. (۲) خدای من! بیماریز و ببخش و از آنچه دانی در گذر، خدا با تو هویر و بزرگی. بروردگار مادر دنیا و در آخرت بمانی کوئی رسان و از رنج آتشی ما را نگاهدار. (۳) ایسادن و درنگ کردن (۴) رسیدن و وارد شدن (۵) هشتم ذی الحجه.

عبادات

وفاضلترین ذکرها کلمه لا اله الا الله است . و در جمله باید که از وقت زوال تا شبانگاه در تضرع و زاری بود و استغفار کند و عذرهای گذشته بخواند و توبه نصوح^(۱) کند ؛ و دعوات اندرین وقت بسیار است و نقل آن دراز شود، و در کتاب احیاء آورده ایم ، از آنجا یاد گیرد ، یا هر دعایی که با دارد درین وقت میگوید، که همه دعوات مأثوره^(۲) درین وقت نیکوست ، و اگر نتواند یاد گرفت ، باید که از نوشته میخواند یا کسی میخواند و وی آمین می کند . و بیش از آنکه آفتاب فرو شود ، از حدود عرفات بیرون نشود .

بقیه اعمال حج

پس از عرفات بمزدلفه شود و غسل کند : که مزدلفه از حرم است ؛ و نماز شام تأخیر کند و با نماز سختن بجمع بکند - بیک بانك نماز و دو قامت : و اگر تواند ، این شب بمزدلفه احیا کند ، که شریف و عزیزست ، و ایستادن بشب اینجا از جمله عبادات است ، و هر که مقام نکند گوسفندی بپاید کشت . و از اینجاست که سنگ بر گیرد تا بمنای بندازد : که اینجا چنان سنگ بیشتر یابد . و در دیگر نیم شب قصد منا کند و نماز بامداد بگما کند ، و چون بآخر مزدلفه رسد آنرا مشعر الحرام گویند - تا بوقت اسفار^(۳) بایستد و دعا میگوید ، پس از آنجا جای رسد که آنرا وادی محسر گویند : شتر بشتاب تر براند و اگر پیاده باشد بشتاب تر رود - چندانکه پهنای آن وادی ببرد : که سنت چنین است . پس بامداد عید ، گاه تکبیر^(۴) می کند و گاه تلبیه^(۵) تا آنگاه که بدان سربالا رسد که آنرا جهرات گویند ، از آن در گذرد تا بیلابی رسد که از جانب راست راه است چون رو بقبله آرد که آنرا جمره العقبه گویند تا آفتاب نیزه بالای بر آید ، آنگاه هفت سنگ درین جمره اندازد - و روی بقبله اولتر ، و اینجا تلبیه بتکبیر بدل کند ، و هر سنگی که بیاندازد بگوید : « اللهم تصدقاً بکتابتک و اتباعاً لسنة نبيک^(۶) » ، چون فارغ شود تلبیه و تکبیر بماند - مگر از پس فرایض نماز که تکبیر می کند - تا صبح بر آید باز پسین روز ایام التشریق - و آن چهارم روز عید باشد - ، پس بمنزل گاه شود و بدعا مشغول شود ، پس قربان کند - اگر خواهد

(۱) راست استوار . (۲) دعاهایی که در آثار و اخبار وارد شده است . (۳) روشن شدن صبح .

(۴) الله اکبر گفتن . (۵) لبیک گفتن . (۶) خدایا برای تصدیق بکتاب تو و پیروی از سنت پیغمبرت .

رکن اول

گرد - و شرایط قربان نگاهدارد، آنگاه موی بسترده. و چون رمی و حلق^(۱) درین روز کرد، يك تحلل حاصل آمد و همه محظورات احرام حلال شد. مگر مباشرت و صید پس بسکه شود و طواف رکن بجای آرد؛ و چون يك نیمه از شب عید بگذرد وقت این طواف در آید، لیکن اولیتر آن بود که روز عید کند، و آخر وقت مقدر نیست^(۲) بلکه چندانکه تأخیر کند فوت نشود:

لیکن دیگر تحلل حاصل نیاید و مباشرت حرام بماند؛ چون این طواف هم بدان صفت که طواف قدوم گفتیم بکند حج تمام شود، و مباشرت و صید حلال شود. و اگر از نخست سعی کرده باشد سعی نکند، و اگر نه، سعی رکن پس ازین طواف بکند. و چون رمی و حلق و طواف کرد حج تمام شد و از احرام بیرون آمد.

و اما رمی ایام تشریق و مییت^(۳) بمنا پس از زوال احرام افتد، و چون از طواف و سعی فارغ شد روز عید بمنا آید و آن شب مقام کند: که این مقام واجب است؛ و دیگر روز غسل کند - پس از زوال - برای رمی را، و هفت سنگ در - جمره پیشین اندازد که از جانب عرفات است، و آنگاه روی بقبله بایستد و دعا می کند بقدر سورة البقره، آنگاه هفت سنگ در جمره میانگین اندازد و دعا کند، آنگاه هفت دیگر در جمره عقبه اندازد، و آن شب مقام کند بمنا، پس سوم روز عید هم برین ترتیب بیست و يك سنگ بدین سه جمره اندازد، و اگر خواهد برین اقتصار کند و بسکه شود، و اگر مقام کند تا آفتاب فرو شود، مییت آن شب نیز واجب شود، و دیگر روز هم انداختن بیست و يك سنگ واجب شود: تمامی حج اینست، که گفته آمد والسلام.

کیفیت عمره

چون خواهد که عمره آرد غسل کند، و جامه احرام درپوشد - چنانکه حج را - و بیرون شود از مکه تا بمیقات عمره، و آن چهارانه است و تنهیم و حدیبیه و نیت عمره کند و بگوید: «لبیکه بعمره»، و بمسجد عایشه - رضی الله عنها و عن ابیها - شود، و دور کعبت نماز کند، و باز بسکه آید و در راه لبیک میگوید، و چون بدر مسجد رود از

(۱) سر برآشیدن، (۲) معین شده است، (۳) خوابیدن در شب.

عبادات

تلبیه بماند و طواف کند و سعی کند - چنانکه در حج گفتیم - ، پس موی بسترده ؛ و عمره بدین تمام شود . و این در همه سال میتوان کرد ، که کسی که آنجا باشد چندانکه میتواند عمره میکند ، و اگر نتواند طواف میکند ، و اگر نتواند در خانه می نگیرد . و چون در خانه شود میان آن دو عمود نماز میکند ، و پای برهنه در شود ، و با توقیر و حرمت ؛ و چندانکه میتواند آب زمزم میخورد - چندانکه معده پر شود - که بهر نیت که خورد شفا یابد ، و بگوید : « اللهم اجعله شفاء من كل سقم وارزقنا الا خلاص والیقین و المعافاة فی الدنیا و الاخرة ^(۱) » .

طواف وداع

چون عزم بازگشتن کند ، پیشین رحل ^(۲) در بندد ، و با خرهمه کلرها خانه را طواف کند : و طواف وداع هفت بار بود ، و دور کعبت نماز کند پس ازان - چنانکه در صفت طواف گفته شد - و در این طواف اضطباع و رفتن پشتاب نباشد ، و آنگاه بهلنزم شود و دعا کند و باز گردد ، چنانکه در خانه همی نگیرد و میشود تا از مسجد بیرون شود .

زیارت مدینه

آنگاه قصد مدینه کند ، که رسول .. صلی الله علیه و سلم - فرمود : « هر که پس از وفات من مرا زیارت کند ، همچنان بود که در حال حیات » ، و گفت : « هر که قصد مدینه کند - و غرض وی جز زیارت نبود - حقی را ثابت شود نزد خدای تعالی ، که مرا شفیع وی گرداند » .

و چون در راه مدینه میشود ، صلوات بسیار میدهد . چون چشم بدیوار مدینه افتد گوید : « اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی وقایة من النار و امانا من المذاب و سوء الحساب ^(۳) » ؛ و غسل کنند اول ، آنگاه در مدینه شود ، و بوی خوش بکار دارد : و جامه پاک و سفید در پوشد ، و چون در شود بتواضع و

(۱) خدایا بگردان آنرا شفای از هر بیماری : و اخلص و یقین و عافیت در دنیا و آخرت تمییب فرما .

(۲) رحل در بستن . اسباب سفر پیچیدن . (۳) خدایا این حرم بیغیرتست ، پس آنرا قرار بده

نگاهدار من از آتش و بنای از عذاب و بد قرجامی .

رکن اول

توقیر باشد، و بگوید: «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً»^(۱)؛ پس در مسجد شود و بنزدیک منبر دو رکعت نماز کند - چنانکه عمود منبر برابر دوش راست وی بود - که موقوف رسول علیه السلام - این بوده است. پس قصد زیارت کند و روی بدیوار مشهد آرد - پشت با قبله - ؛ و دست بدیوار فرو آوردن و بوسه دادن سنت نیست بلکه دور ایستادن بحرمات نزدیکتر بود، پس بگوید: «السلام علیک یا رسول الله . السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا حبیب الله . السلام علیک یا صفة الله . السلام علیک یا اکرم ولد آدم . السلام علیک یا سید المرسلین و خاتم النبیین و رسول رب العالمین السلام علیک و علی اصحابک الطاهرین و ازواجک الطاهرات - امهات المؤمنین - جزاک الله عنا افضل ماجزی نبیا عن امته ، و صلی علیک کما ذکرک الذاکرون و غفل عنک الغافلون (۲) » . و اگر وصیت کرده باشند ویرا بسلام رسانیدن ، بگوید : «السلام علیک من فلان و من فلان»^(۳) آنگاه چند^(۴) درگز بیشتر شود ، و بر ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - سلام گوید ، و بگوید : «السلام علیکما ینما و زبیری رسول الله - صلی الله علیه - و المعاونین له صلی الله بآلئین = مادام حیا - و اتقایمین فی امته بعده بائور - الدین ، تتبعان فی ذلک آثاره ، و ندملان بسنه : فجزا کما خیر ماجزی و زرافی صلی دینه»^(۵) . پس بایستد آنجا و دعا کند - چندانکه تواند - ، پس بیرون آید و بکورستان بقیع شود ، و زیارت بزرگان صحابه بکند ، چون باز خواهد گشت دیگر باره زیارت رسول - علیه السلام - بکند و وداع کند .

(۱) پروردگارا مرا درون آرد درون بردهن راسین ، و بیرون آرد بیرون بیرون راسین ، و برای من از سوی خودت تسلطی را یار فرما . (۲) سلام بر تو ای فرستاده خدا و سلام بر تو ای پیغامبر خدا سلام بر تو ای دوست خدا ، سلام بر تو ای برگزیده خدا - سلام بر تو ای بهترین فرزند آدم - سلام بر تو ای خواجه فرستادگان و ای امام کننده پیغمبران و فرستاده پروردگار جهانیان ، سلام بر تو ویر یاران پاکت و بر زنان پاکت - ماداران مؤمنان - خدا ترا از ما بهترین پاداش که پیشبری را از برای امش میرسد بدهد : هر گاه که یاد کنندگان یاد کنند و عاملان از تو غافل باشد (۳) سلام بر تو از سوی فلان و فلان . (۴) باندازه . (۵) سلام بر شما ای وزیران پیغمبر که در زندگانی او برای یادداشتن دین او بودید ، و پس از او در کارهای دین امت او ایستادید و از او پیروی کردید و بسنت و آئین او کار کردید ، پس پاداش دهد شما را خدا بهترین پاداشی که بدو وزیر پیغمبری میدهد .

عبادات

اسرار دقائق حج

بدانکه اینچه یاد کردیم صورت اعمال حج بود، و در هر یکی ازین اعمال سرّی است و مقصود از وی عبرتی است و تذکیری و با یاد آوردن کاری است از کارها، آخرت:

و اصل حقیقت وی آنست که آدمی را چنان آفریده‌اند که بکمال سعادت خویش نرسد تا اختیار خویش در باقی نکند، چنانکه در عنوان مسلمانانی پیدا کردیم. و متابعت هوا سبب هلاک و نیست، و تا با اختیار خویش باشد و آنچه کند نه بدستوری شرع کند، در متابعت هوا بود و معاملات وی بنده‌وار نبود. و سعادت وی در بندگی است، و بدین سبب بود که در ملت‌های گذشته برهبنیت^(۱) و سیاحت^(۲) فرمودند هر امتی را تا عباد^(۳) ایشان از میان خلق بیرون شدند و بنا بر سوکوهی شدند، و همه عمر مجاهدت و ریاضت کردند. پس از رسول ما علیه السلام - پرسیدند که: «چرا سیاحت و رهبنیت نیست در دین ما؟»، گفت: «ما را جهاد و حج فرموده‌اند بدل آن». پس حق - سبحانه و تعالی - این امت را حج فرمود بدل رهبنیت که در وی هم مقصود مجاهدت حاصل است، و هم عبرت‌های دیگر در وی ظاهرست، که حق تعالی کعبه را شریف کرد و بخود اضافت کرد، و بر مثال حضرت ملوک بنهاد، و از جانب وی حرم وی ساخت، و صید و درختان را حرام کرد - تعظیم حرمت وی را -، و عرفات بر مثال میدان درگاه ملوک در پیش حرم نهاد، تا آنکه از همه جوانب عالم قصد خانه کنند - با آنکه داند که وی متره است از نزول در خانه و در مکان - و لیکن چون شوق عظیم بود، هر چه بدوست منسوب بود محبوب و مطلوب بسود: پس اهل اسلام درین شوق اهل و مال و وطن خود گذاشتند و خطر بادیه^(۴) احتمال کردند، و بنده‌وار قصد حضرت کردند؛ و درین عبادت ایشانرا کارها فرمودند که هیچ عقل بدان راه نیابد: چون انداختن سنگ، و میان صفا و روه دریدن، برای آنکه هر چه عقل بدان راه یابد، نفس بدان انسی باشد، که داند که هر چه می‌کند

(۱) گوشه‌گیری از مردم برای عبادت (۲) جهانگردی برای عبادت و رهبنیت - (۳) پارسایان - (۴) بیابان.

رکن اول

برای چه می کند . چون به داند که در زکوة رفیق درویشانست ، و در نماز تواضع خدای جهانست ، و در روزه مرا غمت^(۱) و کسر لشکر شیطانست ؛ باشد که طبع وی بر موافقت عقل حرکت کند . و کمال بندگی آن بود که بمحض فرمان کار کند ، که هیچ متقاضی از باطن وی پیدا نیاید :

و زمی و سعی ازین جمله است ، که جز بمحض بندگی نتواند کرد ؛ و برای این گفت رسول - صلی الله علیه و سلم - در حج بر خصوص «لبيك بحجة حقاً تعبداً و رقاً»^(۲) این را تعبد و رِق نام کرد ؛ و آنکه گروهی عجب دارند که مقصود و مراد ازین اعمال چیست ، آن از غفلت ایشان بود از حقیقت کارها ؛ که مقصود ازین بی مقصودی است ، و غرض ازین بی غرضی است ، تا بندگی بدین پیدا شود ، و نظر وی جز بمحض فرمان نباشد ؛ و هیچ نصیب دیگر - عقل را و طبع را - بدان راه نباشد ، تا آن خود جمله در باقی کند ، که سعادت وی در نیستی و بی نصیبی نیست ، تا از وی جز حق و فرمان حق هیچ چیز نماند .

[هبر تپاه حج]

اما هبر تپاه حج آنست که این سفر از وجهی بر مثال سفر آخرت نهاده اند ؛ که درین سفر مقصد خواه است ، و در آن سفر خداوند خانه . پس از مقدمات و احوال این سفر باید که احوال آن سفر یاد میکند ؛ چون اهل و دوستان را وداع کند ، بداند که بدان وداع ماند که در سکر است^(۳) موت خواهد بود ، و چنانکه باید که نخست دل از همه علایق فارغ کند پس بیرون شود در آخر عمر ، و نیز باید که دل از همه دنیا فارغ کند ، اگر نه سفر بروی منغص بود ، و چون زاد سفر از همه نوعها ساختن گیرد و همه احتیاطی بجای آرد که نباید که در بادیه بی برك^(۴) بماند ، باید که بداند که بادیة قیامت درازتر و هولناک ترست .

و آنجا بزاد حاجت بیش است ؛ زاد آن بسازد ؛ و چون هر چیزی که بزودی تپاه خواهد شد با خود برنگیرد ، که داند که باوی بنهاند وزاد را نشاید ، و همچنین هر طاعت

(۱) بغاک مالیدن و بزمین زدن . (۲) آماده ام برای حج بر استی و بنده وار و غلام وار

(۳) بیوشیهای هنگام برك (۴) بی وسیله - بی اسباب .

هدایات

که بر یا آمیخته بود زاد آخرت را نشاید؛ و چون بر جمازه^(۱) نشیند، باید که از جنازه^(۲) یاد کند، که یقین داند که مرکب وی در آن سفر خواهد بود، و باشد که پیش از آنکه از جمازه فرود آید، وقت جنازه د آید، باید که این سفر وی چنان باشد که زاد آن سفر را بشاید؛ و چون جامهٔ احرام راست کند تا چون نزدیک رسد جامه عادت بیرون کند و این درپوشد - و آن دوازده سپید بود -، باید که از کفن یاد کند، که جامهٔ آن سفر نیز مخالف عادت این خواهد بود؛ و چون عقبات و خطرهای بادیه بیند، باید که از منکر و تکبر و عقارب و حیات^(۳) گور یاد کند؛ که از لحد تا حشر بادیهٔ عظیم است با عقبهای بسیار؛ و چنانکه بی بدرقه از آفت بادیه سلامت نیابد، همچنین از هولهای گور سلامت نیابد بی بدرقه طاعتها؛ و چنانکه در بادیه از اهل و فرزندان و دوستان تنها ماند، در گور همچنین خواهد بود؛ و چون لیک زدن گیرد، بداند که این جواب نداء خدای تعالی است، و روز قیامت همچنین ندای وی خواهد رسید از آن هول بیندیشد، و باید که بخطر این مستغرق باشد.

علی بن الحسین - رضی الله عنهما - در وقت احرام زرد روی شد و لرزه بروی افتاد و لیک نتوانست زد، گفتند: «چرا لیک نگویی؟» گفت: «ترسم که اگر به گویم، گویند: «لا لیبیک ولا سعیدیک»، چون به گفت، از شتر بیفتاد و بیهوش - کشت؛ و احمد بن ابی الحواری مرید ابو سلیمان دارانی بود، حکایت میکند که: «بو سلیمان در آن وقت لیک نگفت، تا میلی برفتند و بیهوش شد، و بیهوش - آمد گفت: حق تعالی بموسی - علیه السلام - وحی کرد که ظالمان امت خود را بگوی که تا نام من نبرند و مرا یاد نکنند: که هر که مرا یاد کند من و را یاد کنم، و چون ظالم باشد ایشانرا بلعنت یاد کنم»، و گفت: «شنیدم آنکه هر که نفقه حج از شبهت کند، و آن نگاه لیک گوید، او را گویند: لا لیبیک ولا سعیدیک، حتی ترد ما فی یدیک (۴)».

و اما طواف و سعی بدان ماند **حککه** بیچارگان بدرگاه ملوک شوند، و گرد کوشک^(۵) ملک میگردند تا فرصت یابند که حاجت خویش عرضه کنند، و در میدان سرای میشوند و می آید و کسی را میجویند که ایشانرا شفاعت کند، و امید میدارند

(۱) شتر تندرو. (۲) تابوت. (۳) جمع حیه مارها.

(۴) لیک و سعیدیک پذیرفته نیست تا آنچه در دست داری بصاحبانش رد کنی. (۵) قصر.

دکن اول

که مگر ناگاه چشم ملک بریشان افتد و بایشان نظری کند: و میان صفا و مروه مثل آن میدان است.

و اما وقوف بعرفه و اجتماع اصناف خلق از اطراف و دعا کردن ایشان بزبانهای مختلف بعرضات^(۱) قیامت ماند: که همه خلایق جمع شده باشند و هر کسی بنخوشتن مشغول، و متردد میان رد و قبول.

و اما انداختن سنگ، مقصود وی اظهار بندگی است - بر سبیل تعبد محض - و دیگر تشبیه با ابراهیم - صلوات الله علیه - که بدان جایگاه ابلیس پیش وی آمده است تساوی را در شبتهی افکند، سنگ بر وی انداخته است، پس اگر در خاطر تو آید که شیطان ویرا پیدا آمد و مرا پیدا نیامده است: بپهوده سنگ چه اندازم، بدانکه این خاطر ترا از شیطان پیدا آمد، سنگ بپندارتا پشت وی بشکستی: که پشت وی بدان شکسته شود که تو بنده فرمان بردار باشی، و هر چه ترا گویند چنان کن همچنان کنی، و تصرف خویش در باقی کنی، و بحقیقت بدانی که بدین انداختن سنگ شیطان را مقهور می کنی.

این مقدار اشارت کرده آمد از عبرتهای حج، تا کسی چون راه این بشناسد، بر قدر صفای فهم و شدت شوق و تمامی جهد در کار، ویرا امثال این معانی نمودن گیرد، و از هر یسکی نصیبی یافتن گیرد: که حیوة عبادت وی بدان بود، و از حد صورتها دورتر شده بود.

اصل هشتم

قرآن خواندن نعمت

بدانکه قرآن خواندن فاضلترین عبادت است، خاصه که در نماز بود بر پای ایستاده؛ رسول گفت - علیه السلام ..: «فاضلترین عبادت امت من قرآن خواندن - است» ، و گفت: «هر که ویرا نعمت قرآن خواندن دادند، و پندارد که هیچکس را بزرگتر از آن که وی را داده اند چیزی داده اند، خرد داشته است چیزی را که حق تعالی آنرا عظیم داشته است» ، و گفت: اگر بمثل قرآن را در پوستی کنند و در آتش

(۱) میدانها.

جاءات

افکنند، آتش گرد آن نگرده، و گفت: «روز قیامت هیچ شفیع نیست - بنزدیک حق تعالی - بزرگوارتر از قرآن: نه پیمبر و نه فرشته و نه غیر ایشان»، و گفت: «حق تعالی میگوید: هر کرا قرآن خواندن از دعا کردن مشغول کند، آنچه فاضلترین نواب شاکر است ویرا عطا کنم»، و گفت رسول - علیه السلام - که: «این دلها زنگار بگیرد همچون آهن»، گفتند: «یا رسول الله! بچه زدوده شود؟» گفت: «بخواندن قرآن و یاد کردن مَرَك»، و گفت: «من رفتم و شما را در واعظ ماندم، که همیشه شما را پند میدهند، یکی گویا و یکی خاموش: واعظ گویا قرآن است و واعظ خاموش مرگست».

و این مسعود میگوید - رضی الله عنه - : «قرآن بر خوانید: که مزد هر حرفی دو حسنه است، و نگویم که اللهم يك حرفت، لیکن الف حرفت و لام حرفی و میم حرفی» و احمد بن حنبل - رضی الله عنه - گوید: «حق تعالی را بخواب دیدم، گفتم: یارب! تقرب بتوبچه چیز فاضلتر؟ گفت: بکلام قرآن؛ گفتم: اگر معنی فهم کنند و اگر نه؟ گفت: اگر معنی فهم کنند و اگر نه».

تلاوت^(۱) فافلان

بدانکه هر که قرآن آموخت درجه وی بزرگست: باید که حرمت قرآن نگاهدارد، و خود را از کارهای ناشایست صیانت کند، و در همه احوال خویش بادب باشد، و اگر نه، بیم آن بود که قرآن خصم وی باشد.

و رسول علیه السلام گفته است: «بیشتر منافقان امت من قرآن خوانان باشند». و بسلیمان دارانی می گوید که: «زبانیه در قرآن خوان مفسد زودتر آویزد از آنکه در بت پرستان». و در توراة - حق تعالی میگوید: «یابنده من اشرم نداری که اگر نامه بر اداری بتورسد و تو در راه باشی، بایستی و بایگسوشوی یا بنشین و یک حرف بر خوانی و تأمل کنی، و این کتاب من نامه منست که بتو نوشته ام، تا تأمل کنی و بدان کار کنی، و تواز آن اعراض همی کنی و بدان کار نکنی، و اگر بر خوانی تأمل نکنی تا جیست؟».

و حسن بصری میگوید: «کسانی که پیش از شما بودند، قرآن را نامه دانستند

(۱) خواندن (قرآن)

رکن اول

که از حق تعالی بدیشان رسیده است : بشب تأمل کردندی و روز بدان کار کردندی ؛ و شما درس کردن ویرا عمل ساخته اید ؛ حرف و اعراب^(۱) وی درست می کنید ، و فرمانهای ویرا آسان همی گیرید ؛ « .

و در جمله بیاید دانست که : مقصود از قرآن ، خواندن وی نیست ، بلکه مقصود کار کردن بوی است . و خواندن برای یاد داشتن می باید ، و یاد داشتن برای فرمان بردن : کسی که فرمان نبرد و میخواند ، چون بنده بود که نامه خداوند وی بوی رسد ، و ویرا کارها فرموده بود ، وی بنشیند و با لحن^(۲) نامه را می خواند ، و حرف درست میکند ، و از فرمان هیچ بجای نیارد : بی شك مستحق مشقت و عقوبت گردد .

آداب تلاوت

باید که شش چیز نگاهدارد ، در ظاهر :

- | | |
|--|------------------------|
| <p>آنکه بحرمت خواند ، و نخست طهارت کند ، و روی بقبله آرد و متواضع وار نشیند ، چنانکه در نماز . علی - رضی الله عنه - می گوید : « هر که قرآن در نماز خواند ، ویرا بهر حرفی صد حسنه نویسد ، و اگر نشسته خواند - در نماز - پنجاه نویسد ، و اگر بر طهارت بود - نه در نماز - بیست و پنج ، و اگر بی طهارت خواند ، ده حسنه بیش ننویسد » . و آنچه بشب خواند و در نماز ، فاضلتر : که دل فارغ تر بود .</p> | <p>آداب اول</p> |
| <p>آنکه آهسته خواند ، و تدبیر^(۳) می کند در معانی وی و در آن نباشد تا زود ختم کند ، و گروهی شتاب کنند تا هر روزی ختمی باشد ! و رسول - علیه السلام - میگوید « هر که قرآن پیش از سه روز ختم کند فقه قرآن نیابد » و ابن عباس می گوید - رضی الله عنه - : « اذا زلزلت و انقارعه بر خوانم با هستگی و تأمل کنم ، دوست تر دارم از البقره و آل عمران بشتاب » . و عایشه - رضی الله عنها - کسی را دید که قرآن بشتاب میخواند ، گفت : « نه خابوش است و نه قرآن می خواند » . و اگر کسی عجمی^(۴) باشد - که معنی قرآن نداند - هم آهسته خواند فاضلتر ، نگاهداشت حرمت را .</p> | <p>آداب دوم</p> |

(۱) زبور و بر حروف (۲) جمع لحن ؛ آدازه (۳) غرورسی و اندیشه زبکر (۴) جز عرب .

عبادات

ادب سوم گریستن است؛ رسول می گوید: «علیه السلام» : «قرآن بر خوانید و بگریید اگر گریستن فراز نیاید، ثان، بتکلف فراز آورید». و ابن عباس گفت: «رضی الله عنه» : «چون سجده سبحان بر خوانید، شتاب نکنید در سجود تا بگریید: اگر کسی را چشم نگریده باید که دلش بگرید». و رسول گفت: «علیه السلام» : «قرآن برای اندوه فرود آمده است: چون بر خوانید خویشتن اندوهگین کنید؛ و هر که وعده و وعید و فرمانهای قرآن تأمل کند و عجز خویش می بیند، ناچار اندوهگین شود: اگر غفلت بروی مستولی نبود،

ادب چهارم آنکه حق هر آیتی بگذارد، که رسول - علیه السلام - چون بآیت عذاب رسیدی استعاضت^(۱) کردی، و چون بآیت رحمت رسیدی سؤال کردی، و در آیت تنزیه تسبیح کردی، و در ابتدا اعوذ کردی، چون فارغ شدی بگفتی: «اللهم ارحمني بالقرآن، واجعله لی اماماً و نوراً و هدی و رحمة، اللهم ذکری منه مانیت، و علامتی منه، اجهات، و ارزقنی تلاوة آلاء الذیل و النهار، واجعله حجة لی یارب العالمین (۲)»، و چون بآیات سجود رسد سجود کند: اول تکبیر کند آنگاه سجود، و شرطهای نماز از طهارت و ستر عورت در وی نگاهدارد، و تکبیر و سجود کفایت بود، بی تشهد.

ادب پنجم آنکه اگر از معنی زیاد روی چیزی باشد، یا کسی دیگر را نماز شوریده خواهد کردن، آهسته خواند، که در خبرست که: فضل قرائت سر بر جهر، چون فضل صدقه سرست بر علانیه؛ و اگر ازین ایمن باشد، اولیتر آن باشد که آواز بردارد تا دیگری را که بشنود از سماع نصیب بود، و تادی نیز آگاهی بیش یابد، و همت وی جمع تر باشد، و تانشاط یفزاید، و خواب برمد، و خفتگان دیگر بیدار شوند؛ و اگر این همه نیتها جمع شود، بر هر یکی ثوابی یابد. و اگر از مصحف خواند فاضلتر: که چشم را کار فرموده باشد. و گفته اند: ختمی از مصحف بهفت ختم بود؛ و یکی از فقهاء مصر در نزدیک شافعی شد و ویرادر سجود دید مصحفی نهاده. گفت: «فقه شمار از قرآن

(۱) از خدا پناه خواستن. (۲) پروردگارا مرا بقرآن رحمت کن، و آنرا یشوا و راهنما و رحمت من گردان، خدایا آنچه را از آن فراموش کردم بیاد من آر. و بآنچه از آن ندانسته ام دانایم فرما، و خواندن آن را در شب و روز و روزی من فرما، و آنرا برای من برهان و حجتی فرمای پروردگار جهانیان.

رکن اول

مشغول بکرد ، گفت : « من که نماز خفتن کنم مصحف بردست گیرم و تا روز فراز نکنم . »

ورسوله علیه السلام - را ابو بکر بر گذشته نماز میکرد بشب و قرآن آهسته میخواند ، گفت : « چرا آهسته میخوانی ؟ » ، گفت : « آنکه باوی میگویم میشنود » ؛ و عمر را دید با آواز میخواند ، گفت : « چرا با آواز میخوانی ؟ » ، گفت : « خفته را بیدار میکنم و شیطانرا دور کنم » ، گفت : هر دو نیکو کردید ، پس چنین اعمال تبع نیت بود ، و چون نیت در هر دو نیکو بود بر هر دو ثواب بود

آداب آنکه جهد کند تا با آواز خوش خواند ، که رسول - علیه السلام - میگوید که :
ششم « قرآن را با آوازه‌ها خوش بیارائید » . و رسول - علیه السلام - مولی بسو حدیثه را دید قرآن با آواز خوش میخواند ، گفت : « الحمد لله الذی جعل فی امتی مثله ^(۱) »
 و سبب آنست که هر چند آواز خوشتر بود ، اثر قرآن در دل بیش بود ، و سنت آنست که مجرایی خواند ، اما اگر الحان بسیار در میان کلمات و حروف افکند - چنانکه عادت قوالان ^(۲) است معکروه است .

آداب باطن

اما آداب باطن در تلاوت نیز شش است :

آداب اول آنکه عظمت سخن بداند : که سخن خدای تعالی است ، و قدیم است ، و صفت وی است . قایم بذات وی و آنچه بر زبان میرود حروف است ؛ و همچنانکه آتش بزبان گفتن آسانست و هر کسی طاقت آن دارد ، اما طاقت نفس آتش ندارند همچنین حقیقت معانی این حروف اگر آشکارا شود ، هفت آسمان و هفت زمین طاقت تجلی آن ندارد ، و ازین بود که حق تعالی گفت :

« لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله ^(۳) »

ولیکن جمال و عظمت قرآن را بکسوت ^(۴) حروف پوشیده‌اند تا زبانها و دلها طاقت آن ندارد ، و جز درین کسوت حروف بآدمی رسانیدن صورت نبندد ، و این دلیل آن نکند که و رای حروف کاری عظیم نیست ؛ ، همچنانکه بهایم را

(۱) سپاس خدا بر آنکه در امت من کسی چون او نهد . (۲) مطربان و آوازده خوانان . (۳) اگر فرو میفرستادیم این قرآن را بر کوهی ، هر آینه آنرا میدیدی ترسناک و از هم فرو ریخته از ترس خدای . (۴) پوشش - لباس .

هادات

راندن و آب دادن و کار فرمودن بسخن آدمی ممکن نیست - که ویرا طاقت فهم آن نیست - لاجرم آوازه‌ها نهاده‌اند^(۱) نزدیک با آواز بهایم ، تا ایشانرا بدان آگاهی دهند، و ایشان آواز بشنوند و کار بکنند و حکمت آن ندانند : که گاو پیانگی که بروی میزند زمین نرم میکند ، و حکمت زمین نرم کردن نداند که مقصود آنست تا هوادر میان خاک شود و آب بهردو آمیخته شود ، تا چون هر سه جمع شوند آنرا شاید که غذای تخم گردد و ویرا تربیت کند : نصیب بیشتر آدمیان از قرآن هم آوازی و ظاهر معنی پیش نیست ، تا گروهی پنداشتند که قرآن خود حروف و اصواتست . و این غایت ضعف و سلیم دلی است و این همچنان بود که کسی پندارد که حقیقت آتش الف و تا و شین است ، و نداند که آتش اگر کاغذ را بسوزد و طاقت وی ندارد ، اما این حروف همیشه در کاغذ باشد و هیچ اثر نکند در وی . و چنانکه هر کالیدی را روحی است که با وی بماند ، معنی حروف چون روحست و حروف چون کالید ، و شرف کالید بسبب روحست و شرف حروف بسبب روح معانی است . و پیدا کردن تمامی تحقیق این در چنین کتاب ممکن نگردد .

ادب آنکه عظمت حق تعالی - که این سخن و بست - در دل حاضر کند ، پیش از قرآن خواندن - ، و بداند که سخن که میخواند و در چه خطری نشیند ،

دوم که وی میگوید : « لا یمسه الا المطهرون (۲) » ، و چنانکه ظاهر مصحف را نپسود^(۳) الا دستی پاک ، حقیقت سخن حق را در نیابد الا دلی پاک از نجاست اخلاق بدو آراسته بنور تعظیم و توقیر ، و ازین بود که هر که عکرمه مصحف باز کردی ویرا غشی افتادی و گفتی : « هو کلام ربی ، هو کلام ربی (۴) » ، هیچکس عظمت قرآن نداند تا عظمت حق تعالی نشناسد ؛ و این عظمت در دل حاصل نیاید تا از صفات و افعال او باز نه اندیشد ، چون : عرش و کرسی و هفت آسمان و هفت زمین ، و هر چه در میان ایشانست از ملایکه و جن و انس و بهایم و حشرات و جمادات و نباتات و اصناف خلائق در دل حاضر کند ، و بداند که این قرآن کلام آنست که این همه در قبضه قدرت اوست : که اگر همه را هلاک کند پاک ندارد ، و در کمال وی هیچ نقص نبود ، و آفریننده

(۱) نهادن : وضع کردن (۲) باید آنرا بدست گیرند جز با کتان (۳) لمس کردن و دست مالیدن .

(۴) این کلام پروردگار من است ، این کلام پروردگار من است .

ر ت اول

و دارنده و روزی دهنده همه اوست، آنگاه باشد که شمه از عظمت در دل وی حاضر شود. **آدب** آنکه دل حاضر دارد در خواندن، و غافل نشود، و حدیث النفس وی را بجانب پراکنده بیرون نبرد، و هر چه بغفلت خواند ناخوانده داند، و دیگر **مهم** بار باز سر شود^(۱)؛ که این همچنان بود که کسی بتماشا در پستانی شود و آنگاه غافل باشد از عجایب بستان تا بیرون آید، که این قرآن تماشاگاه مؤمنانست، و در وی عجایب حکمتهاست، که کسی که در آن تأمل کند هیچ چیز دیگر نبردازد؛ پس اگر کسی معنی قرآن نداند نصیب وی اندک باشد، لیکن باید که عظمت آن در دل وی حاضر بود تا پراکنده اندیشه نبود.

آدب آنکه در معانی هر کلمتی اندیشه میکند تا فهم کند، و اگر بیکبار فهم نکند عادت میکند، و اگر از وی لذتی یابد عادت میکند؛ که آن اولیتر از بسیار **چهارم** خواندن و ابوذر می گوید - رضی الله عنه - که رسول - علیه السلام یک شب تار و در نماز این یک آیت عادت میکرد: « ان تعذبهم فانهم عبادك ، وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم (۲) » و « بسم الله الرحمن الرحيم » بیست بار عادت کرد و سعید بن جبیر شیخی درین آیت کرد که: « و امتاز و ایوم ایها المجرمون (۳) » و اگر آیتی میخواند و معنی آیتی دیگر می اندیشد حق آن آیت نگزارده باشد.

عمر بن قیس از سواس گله میکرد، گفتند: « آن حدیث دنیا باشد، » گفت: « اگر کار در سینه من کنند بر من آسانتر از آنکه در نماز حدیث دنیا اندیشم، ولیکن دل مشغول آید که پیش حق تعالی چون ایستم و چون باز گردم؟ » این از جمله سواس میدانست، بحکم آنکه هر کلمه که در نماز می خواند باید که جز آن معنی در آن وقت هیچ چیز نیندیشد، و چون اندیشه دیگر بود، اگر چه هم از دین بود و سواس بود، بلکه باید که در هر آیتی جز از معانی وی نه اندیشد؛ و چون آبات صفات حق تعالی خواند در اسرار صفات تأمل کند تا معنی قدوس و عزیز و جبار و حکیم و امثال این چیست؟ و چون آیات افعال خواند چون: « خلق السموات (۱) از نو و از سر شروع کرد. (۲) اگر آنرا راجع به بندگان تواند، و اگر آنرا ایامردی تو عزیز و دانایی. (۳) و عباد شوید امروز ای گناهکاران.

عبادات

والارض (۱) « از عجایب خلق ، عظمت خالق فهم کند و کمال علم و قدرت وی بشناسد ، تا چنان شود که در هر چه نکرد حق را بیند و از وی بیند و همه بوی بیند ؛ و چون این آیت خواند که : « انا خلقنا الانسان من نطفة (۲) » ، در عجایب نطفه اندیشد : که يك قطره آب يك صفت از وی چگونه چیزهای مختلف پدید آید ، چون گوشت و پوست و رگ و استخوان و غیر آن ، و آنگاه از وی اعضا چون سر و دست و پای و چشم و زبان و غیر آن چون آفریده شد ، و آنگاه عجایب جواهر معانی چون سمع و بصر و حیات و غیر آن چون آفریده شد و چون پدید آمد ؟

و معنی قرآن همه شرح کردن دشوار بود ، و مقصود ازین تشبیه بر جنس تفکر در قرآن . و معانی قرآن سه تن را ظاهر نشود : یکی آنکه اول تفسیر قرآن ظاهر نخوانده باشد ، و عربیت نشناخته باشد ؛ دیگر آنکه بر گناهی بزرگ از کبایر مصر^(۳) باشد ، یعنی بدعتی اعتقاد کرده باشد ، و دل وی تاریک شده بود بظلمت بدعت^(۴) و معصیت ؛ و دیگر آنکه در کلام اعتقادی خوانده باشد ، و بر ظاهر ایستاده ، و هر چه بخلاف آن بدل وی بگذرد ازان نفرت گیرد ، و ممکن نگردد که این کس هرگز ازان ظاهر فراتر شود .

ادب پنجم آنکه دل وی بصفتها مختلف میگردد - چنانکه معانی آیات میگردد - : چون بآیات خوف رسد ، همه دل وی بیم و زاری گردد ، و چون بآیات رحمت رسد ، گشادگی و خرمی در وی پدید آید ؛ و چون صفات حق تعالی شنود ، عین تواضع و شکستگی گردد ؛ و چون محالات کفار شنود - که در حق خدای تعالی گفته اند - چون شریک و فرزند ، آواز نرم تر کند و با شرم و خجالت خواند ، و همچنین هر آیتی را معنی است ؛ و آن معنی را مقتضای است : باید که بدان صفت میگردد تا حق آیت گزارده باشد .

ادب ششم آنکه قرآن چنان شنود که از حق تعالی شنود : و تقدیر کند که از وی میشنود در حال . و یکی از بزرگان میگوید : « من قرآن میخواندم و حلاوت آن می نیافتم ، تا تقدیر کردم که از رسول میشنوم ، پس از آن فرار شدم : تقدیر کردم که از جبرئیل میشنوم و حلاوت زیادت بافتم ، پس فرار شدم و بمنزلت همین رسیدم :

(۱) آسمانها و زمین را آفرید . (۲) بدستی که آفریدیم آدمی را از نطفه . (۳) امرار و میل شدید داشته باشد . (۴) نهادن عاصه ای در دین که در شرع نبوده است .

رکن اول

و اکنون چنان میخواهم که از حق تعالی میشنوم - بی واسطه - و اکنون لذتی می یابم که هرگز نیافته بودم .

اصل نهم

ذکر حق تعالی است

بدانکه لباب و مقصود عبادات یاد کرد حق تعالی است؛ که امام مسلمانی نماز است، و مقصود وی ذکر حق تعالی است، چنانکه گفت: «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر، و لذكر الله اکبر (۱)»؛ و قرآن خواندن فاضلترین عبادات است بسبب آنکه سخن حق تعالی است و مذکر (۲) است، و هرچه در ویست همه سبب تازه گردانیدن ذکر حق تعالی است؛ و مقصود از روزه کسر شهوات است، تا چون دل از زحمت شهوت خاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود، که چون دل بشهوات آگند، (۳) باشد ذکر از وی ممکن نشود و در وی اثر نکند؛ و مقصود از حج که زیارت خانه خدای است - جل جلاله - ذکر است خداوند خابره را و تهییج شوق بلنای او .

پس سر و لباب همه عبادات ذکر است، پس اصل مسلمانی کلمه «لا اله الا الله» معبود رسول الله است، و وی عین ذکر است؛ و همه عبادات دیگر تأکید این ذکر است . و یاد کرد حق تعالی ترا، نمره ذکر است، و برای این گفت حق تعالی: «فاذکرونی اذکرکم مرایاد کنید تا من شمارا یاد کنم»، و این یاد کرد بردوام می باید، و اگر بردوام نبود در بیشتر احوال می باید، که فلاح (۴) در وی بسته است، و برای این گفت: «واذکروا لله کثیرا انکم تفلحون»، میگوید: «اگر امید فلاح میدارید، کلید وی ذکر بسیار است نه اندک، و در بیشتر احوال نه در کمتری»؛ و برای این گفت: «الذین یذکرون الله فیما ما وقعوا و علی جنوبهم»: «تا برین قوم کرد که ایشان بر پای و نشسته و خفته در هیچ حال غافل نباشند، و گفت: «واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون - الجهر من القول بالغدو و الاحسال و لا تکن من الغافلین»، گفت: «در یاد کن بزاری و به رسم و ترس، باعداد و شبانگاه، و بیچ و وقت غافل مباش».

(۱) بدینتر آنکه نماز نماز میرد از ذهنی و بدنی، و هر آینه یاد خدا بر در گرام است . (۲) یاد آورنده . (۳) در (۴) دستکاری .

عبادات

و رسول را - علیه السلام - پرسیدند که : «از کارها چه فاضلتر؟» گفت : «آنکه بمیری و زبان تو تر بود بذکر حق تعالی» ، و گفت : «آگاه نکند شما را از بهترین اعمال شما و پذیرفته ترین نزد پادشاه - جل جلاله - ، و بزرگترین درجات شما ، و آنچه بهتر است از زروسیم بصدقه دادن ، و بهتر است از جهاد کردن بدشمنان خدای ، اگر چه کردن های شما بزند و شما گردنهای ایشان بزنید» ، گفتند : «آن چیست یا رسول الله؟» ، گفت : «ذکر الله» ، یعنی یاد کرد حق تعالی ؛ و گفت حق تعالی میگوید : «هر که ذکر من ویرا از دعا مشغول کند . عطای وی نزدیک من بزرگتر و فاضلتر از عطاء سایلان باشد» ، و گفت : «ذکر خدای تعالی در میان غافلان ، چون زنده است میان مردگان ، و چون درخت سبز است در میان گیاه خشک» ؛ و چون غازی است که بجنگ بايست میان گریختگان . و صافان جبل رضی الله عنه - میگوید که : «اهل بهشت بر هیچ چیز حسرت نخورند مگر بر یکساعت که در دنیا بریشان گذشته باشد ، که ذکر حق تعالی نکرده باشد» .

حقیقت ذکر

بدانکه ذکر را چهار درجه است .

اول - آنکه بزبان باشد و دل غافل ، و اثر این ضعیف بود ، ولیکن هم از آن ر خالی نباشد . چه زبانی که بخدمت مشغول باشد فضل بود بر زبانی که بیهوده مشغول گردید یا معطل بگذارد .

دوم - آنکه در دل بود ، ولیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد ، و چنین بود که دل را بتکلف بران باید داشت ، تا اگر آن جهد و تکلف نبود ، دل بطبیع خویش شود . از غفلت و حدیث نفس .

سیم درجه - آنکه ذکر قرار گرفته باشد در دل و مستولی شده و متمکن گشته ، چنانکه بشکلف ویرا بکار دیگر باید برد ؛ و این عظیم بود ؛

چهارم درجه - آن بود که مستولی بردل مذکور بود و بس ؛ و آن حق تعالی است نه ذکر ، که فرق بود میان آنکه همگی دل دوست دارد و میان آنکه ذکر دوست دارد ، بلکه کمال آنستکه ذکر و آگاهی از دل بستود ، و مذکور ماند و بس ؛

رگن اول

که ذکر تازی بود یا پارسی، و این هر دو از حدیث نفس خالی نباشد بلکه عین حدیث بود و اصل آنست که دل از حدیث پارسی و تازی هر چه هست خالی شود و همه وی گردد که هیچ چیز دیگر را در وی گنج نماند، و این نتیجه محبت مفرط بود که آنرا عشق گویند و عاشق کرم را همگی معشوق دارد، و باشد که از مشغولی که بوی باشد نام وی فراموش کند؛ و چون چنین مستغرق شود، و خود را و هر چه را که هست - جز حق تعالی - فراموش کند، باول راه تصوف رسد: و این حالت را صوفیان فدا گویند و نیستی گویند، یعنی که هر چه هست از ذکر وی نیست گشت و آن هم نیست گشت که خود را نیز فراموش کرد. و چنانکه خدایا تعالی عالمهاست مکه ما را هیچ از آن خبر نیست و آن در حق ما نیست است، هست ما آنست که ما را از آن آگاهی است و از آن خبرست چون این عالمها که هست خلق است کسی را فراموش شد، وی نیست گشت، و چون با وی هیچ چیز نماند مگر حق تعالی، هست وی حق باشد و پس. و چنانکه تو نگاه کنی و آسمان و زمین و آنچه درو است پیش نبینی؛ گویی عالم پیش ازین نیست و همه اینست، این کس نیز هیچ چیز را نبیند جز حق تعالی، و گوید همه اوست و جز وی خود نیست و بدینجا نگاه جدایی از میان وی و حق برخیزد و یگانگی حاصل آید: و این اول عالم توحید و وحدانیت باشد، یعنی که خبر جدایی برخیزد، که ویرا از خدای تعالی دوری و آگاهی نباشد: که جدایی کسی داند که دو چیز را بداند، خود را و خدا را، و این کس درین حال از خود بی خبرست و جزیک نمیشناسد جدایی چون داند؟ و چون بدین درجه رسید صورت ملکوت بر وی کشف شدن گیرد، و ارواح ملایکه و انبیا بصورتهای نیکو در او نمودن گیرد و آنچه خواست حضرت الهیت است پیدا آمدن گیرد، و احوال عظیم پیدا آید که از آن عبارت نتوان کرد، و چون بخود آید و گاهی کلرها پدید آید، اثر آن با وی بماند و شوق آن حالت بر وی غالب شود، و دنیا و هر چه در دنیاست و هر چه خلق در آنند در دل وی ناخوش آید، و بتن در میان مردمان باشد و بدل غایب، و عجب میدارد از مردمان که بکارهای دنیا مشغول اند، و بنظر رحمت بدیشان مینگرد که میداند که از چه کار محروم مانده اند.

عبادات

و مردمان بروی میخندند که چرا وی نیز بکار دنیا مشغول نیست، و گمان میبرند که مگر دیرا جنونی و سودایی بدید خواهد آمد و بس. اگر کسی بدرجه فنا و نیستی نرسد و این احوال و مکاشفات ویرا پیدا نیاید، لیکن ذکر بروی غالب و مستولی گردد، این نیز کیمیای سعادت باشد، که چون ذکر غالب شد آتش محبت مستولی شد تا چنان شود که حق تعالی را از همه دنیا و آنچه در وی است دوستدارد.

و اصل سعادت اینست که چون مرجع و مسیر بحق خواهد بود، بمرگ کمال لذت مشاهده وی بر قدر محبت بود و آنکس را که محبوب دنیا باشد، رنج و دردی در فراق دنیا در خور عشق وی بود دنیا را، چنانکه در عنوان مسلمانی گفته ایم.

پس اگر کسی ذکر بسیار میکند، و او را آن احوال که صوفیانرا باشد پیدا نیاید، که تفور^(۱) گردد که سعادت بر آن موقوف نیست، که چون دل بنور ذکر آراسته گشت کمال سعادت را مپا شد، هر چه درین جهان پیدا نیاید پس از مرگ پیدا آید. باید که همیشه ملازم باشد مراقبت دل را تا با حق تعالی دارد، و هیچ غافل نباشد؛ که ذکر بردوام کلید عجایب ملکوت حضرت الهیت است و معنی این که رسول - علیه السلام - گفت: «هر که خواهد در روضهای بهشت تماشا کند، ذکر خدای بسیار باید کرد» اینست.

و ازین اشارت که کردیم معلوم شد که لباب همه عبادات ذکر است، و ذکر حقیقی آن بود که بوقت امر و نهی که در پیش آید خدا را یاد کند، و بوقت معصیت دست بردارد، و بوقت فرمان بجای آرد: اگر ذکر وی را بدین ندارد، نشان آن باشد که حدیث نفس بوده است و حقیقتی نداشته است.

فصلیات تهلیل و تسبیح و تحمید و صلوات و اصداف

رسول - علیه السلام - میگوید: «هر نیکویی که بنده کند در ترازو نهند روز قیامت مگر کلمه لا اله الا الله: اگر وارد ترازو نهند برابر هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در وی است زیادت آید»، و گفت: «گوینده لا اله الا الله اگر صادق بود در آن، و بسیاری خالک زمین گناه دارد، از وی در گذارند»، و گفت: «هر که لا اله الا الله

(۱) گریزان و پریشان حال و اندوه

رکن اول

با خلاص گفتم، در بهشت شود؟ و گفت: هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له؛
 له الملك وله الحمد وهو على كل شیء قدير (۱)، هر روز صد بار برابر ده بنده باشد
 که آزاد کرده بود، صد نیکی در دیوان وی بنویسند، و صد بدی پاک کنند، حرزی بود
 این کلمه ویرا از شیطان ناشبان گاه.

و در صحیح است که: هر که این کلمه بگوید، چنان بود که چهار بند از فرزندان
 اسمعیل آزاد کرده بود از بندگی، و رسول میگوید - علیه السلام که: هر که در
 روزی صد بار بگوید سبحان الله و بحمده، همه گناهان وی عفو کنند، اگر چه بسیاری
 کف دریا بود، و گفت: هر که پس هر نمازی سی سه بار بگوید که سبحان الله و سی
 سه بار الحمد لله و سی سه بار الله اکبر، و ختم کند صد بار تمام بدین کلمه: لا اله
 الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو على كل شیء قدير، همه
 گناهان وی بیامرزد، و اگر بسیاری کف دریا بود.

روایت کنند که: «مردی بنزدیک رسول - علیه السلام - آمد و گفت: دنیا مرا
 فرو گذاشت، تنگدست و درویش شدم و درماندم، تدبیر من چیست؟ گفت: کجایی تراز
 صلوات ملائکه و تسبیح خلائق که روزی بدان یابند؟ گفت: آن چیست یا رسول الله؟
 گفت: سبحان الله العظیم، سبحان الله و بحمده، استغفر الله، هر روزی صد بار
 بگوی - پیش از نماز بامداد و پس از صبح - تا دنیا روی بتو نهد: اگر خواهی و اگر نه؛ و
 حق تعالی از هر کلمه فرشته آفریند که تسبیح می کنند تا قیامت، و ثواب آن ترا باشد.»
 و رسول گفت - علیه السلام - که: «باقیات صالحات این کلمات است: سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر»؛ و رسول گفت - علیه السلام -: «من این کلمات بگویم
 دوست تر دارم از هر چه در زیر گردش آفتاب است»، و گفت: «دوست ترین کلمات
 نزدیک خدای تعالی این چهار کلمه است»، و گفت: «دو کلمه است که آن سبک -
 است بر زبان، و گرانست در میزان، و محبوبست نزد رحمان: سبحان و بحمده سبحان
 الله العظیم و بحمده».

و فقرا، رسول - علیه السلام - را گفتند، «توانگران ثواب آخرت همه بردند هر

(۱) نیست خدایی جز پروردگار واحد که شریک ندارد، پادشاهی و سپاس شایسته اوست و بر هر
 کس، تواناست.

عبادات

عبادتی که ما میکنیم ایشان نیز میکنند، و ایشان صدقه میدهند و ما نمیتوانیم، گفت: «شما را بسبب درویشی، هر تسییحی و تهلیلی و تکبیری صدقه است، و هر امر معروفی و نهی منکری صدقه است و اگر یکی از شما لقمه در دهان اهل خویش نهد صدقه است». و بدانکه فضیلت تسییح و تحمید در حق درویشان، زیادت بدانست که دل درویش بظلمت دنیا تاریک نباشد و صافی تر بود: يك کلمه که وی بگوید همچون تخمی باشد که در زمین پاك افکند، اثر بسیار کند و ثمره بسیار دهد؛ و ذکر در دلی که بشهوت دنیا آکنده بود؛ همچون تخمی باشد که در شورستان اثر کمتر کند.

صلوات

یکروز رسول - علیه السلام - بیرون آمد، و اثر شادی در وی پیدا بود، گفت: «جبرئیل آمد - علیه السلام - و گفت خدای تعالی میگوید: بسنده تکتی بدین که هر که از امت تو بر تو صلوات دهد من ده بار بر وی صلوات دهم، و چون بر تو سلام کنند ده بار بر وی سلام کنم»، و رسول گفت - علیه السلام -: «هر که بر من صلوات میدهد، ملائکه جمله بر روی صلوات میدهند، گو خواه بسیار دهو خواه اندک، و گفت: «اولیتر بمن آنکس بود که صلوات بیشتر دهد بر من»؛ و گفت: «هر که بر من صلوات دهد، ده نیکویی در اینوبسند و ده زشتی از وی بسترند»، و گفت: «هر که در چیزی که مینویسد، صلوات بر من نویسد، ملائکه ویرا استغفار میکنند تا نام من در آن کتاب نوشته مانده است».

استغفار

این معهود میگوید - رضی الله عنه - که: «در قرآن دو آیت است که هیچ کس گناهی نکند این دو آیت بر خواند و استغفار کند الا گناه وی بیا مرزند:

والذین اذا فعلوا الفاحشه او ظلموا انفسهم، ذکر و الله، فاستغفروا لذنوبهم (۱)

الایه - و من يعمل سوء او یظلم نفسه ثم یتغفر الله: یجد الله غفوراً رحیماً (۲)

و خدای تعالی رسول را میگوید - علیه السلام -: «فسبح بحمد ربك و استغفر له

كان نواباً (۳)»، و بدین سبب رسول - علیه السلام - بسیار گفتی:

(۱) و کسانی که چون کار زحمت کنند یا بنفس خودستم رو دارند یا بخدا افتند، خداوند گناهانشان بیا مرزد (۲) و هر کس کار بد کند یا بر خود ستم روا دارد پس از آن از خدا طلب مغفرت کند، خداوند را آمرزنده و بخشنده خواهد یافت. (۳) تسبیح و ستایش کن پروردگارت را و از او آمرزش بخواه که توبه را میپذیرد.

رکن اول

«سبحانك اللهم وبحمدك . اللهم اغفر لي : انك انت التواب الرحيم»^(۱) ورسول گفت - علیه السلام - : «هر که استغفار بسیار گوید ، در هر اندوه که باشد فرح یابد ، و در هر تنگی که باشد خلاص یابد ، و روزی وی از اینجا که نه اندیشد به وی رسد» و گفت : «من روزی هفتاد بار استغفار و توبه میکنم» ، و چون وی چنین باشد ، دیگر امر معلوم باشد مگر هیچوقت ازین خالی نباید بود . و گفت : «هر که در آن وقت که بخسبد ، سه بار بگوید : استغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو الحي القيوم»^(۲) همه گناهان وی بپارزند ، اگر به بسیاری کف دریا بود دریا بیابان و برکه درختان و روزهای دنیا» و گفت : «هیچ بنده گناهی نکند ، که طهارتی بکند نیکو و دور کعبت نماز کند و استغفار کند ، الا آن گناه وی بپارزند» .

آداب دعا

بدانکه دعا کردن به تضرع و زاری از جمله قُرَبَات است^(۳) و رسول میگوید - علیه السلام - که : «دعا منح عبادتست» ، و این برای آنست که مقصود از عبادت عبودیت است ، و عبودیت بدان بود که شکستگی خود و عظمت حق تعالی هر دو بهم بیند و داند . و در دعا این هر دو پیدا آید ، و هر چند بنضرع تر باشد اولیتر و باید که هشت آداب نگاه دارد .

اول - آنکه جهد کند تا در وقت شریف افتد ، چون : عرفه و رمضان و آدینه و وقت سحرگاه و در میان شب ؛

دوم - آنکه احوال شریف نگاه دارد ، چون : وقت مصاف کشیدن^(۴) غازیان و باز آمدن ، و وقت نماز فریضه ، که در خیرست که درهای آسمان درین وقت بگشایند ، و همچنین در میان بانگ نماز و اقامت ، و وقتی که روزه دارد ، و وقتی که دل رقیق تر باشد ؛ که رقت دل دلیل گشادن در رحمت بود ؛

سوم - آنکه هر دو دست بردارد ، با آخر بروی فرو آرد ، که در خیرست که : «خدای تعالی کریم تر از آنست که دستی که به وی برداشتنند تپنی باز گرداند» ، و رسول - علیه الصلوة و السلام - گفت : «هر که دعا کند ، از سه چیز

(۱) باک هستی بونی خدا و ترا میستایم خدایا مرا بپار ، و پذیرنده توبه و بخشنده ای .
(۲) طلب آمرزش مسکنم از خدای بزرگی که پروردگاری جز او نیست و بزرگو و پاینده است (۳) نزدیک کتفه بخداوند ، (۴) بینک و من .

عبادات

خالی نماند؛ یا گناهی بیاورد، یا در حال خیر بوی رساند، یا در مستقبل خیری بوی رسد»؛

چهارم - آنکه دعا با تردّد نکند، بلکه دل در آن دارد که لابد اجابت آید،

که رسول - علیه السلام - میگوید: «ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة (۱)»؛

پنجم - آنکه دعا بزاری و خشوع دل کند، که در خبر است که: «از دل غافل

هیچ دعا نشوند»؛

ششم - الحاح کند در دعا و تکرار میکند و می آویزد، و نگوید: «ایند (۲)»

بار دعا کردم و اجابت نبود»، که وقت اجابت و مصلحت آن ایزد تعالی بهتر داند، و

چون اجابت یابد، سنت آنست که بگوید: «الحمد لله الذي بعثني اليها الحيات (۳)»

و چون اجابت دیرتر بود، گوید: «الحمد لله على كل حال (۴)»؛

هفتم - آنکه نخست تسبیح کند و صلوات دهد؛ و رسول - علیه السلام - پیش از

دعا بگفتی: «سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب (۵)»، و گفته است: «هر که

دعا خواهد کرد، نخست باید که بر من صلوات دهد، که این دعا را اجابت بود ناچار،

و خدای تعالی کریم تر از آنست که از دو دعا یکی اجابت کند و یکی منع کند»؛

هشتم - آنکه توبه کند و از مظالم بیرون آید، و دل بکلیت بحق تعالی برد؛

که بیشتر دعا که رد افتد، از غفلت دلها بود و ظلمت معصیتها.

و کعب الاخبار میگوید: «قحطی بود در زمین بنی اسرائیل، موسی - علیه السلام

با جمله امت باستسقا^(۶) شدند سه بار، و اجابت نیفتاد، پس وحی آمد بموسی -

علیه السلام - که: در میان شما نمایی است و تا وی توبه نکند اجابت نکنم، گفت: بار خدایا

آن کیست تا او را از میان بیرون کنیم، گفت: من از نمایی منع میکنم، نمایی چون

کنم، موسی گفت: توبه کنید از سخن جینی، همه توبه کردند و باران آمدن گرفت.

و مالک بن دینار گوید: «در بنی اسرائیل قحطی بود، دو بار باستسقا شدند، اجابت

نیفتاد، پس وحی آمد پیغمبر ایشان که: ایشان را بگوی که بیرون آمدند دعا میکنند

(۱) دعا را بخوایند در حالی که پذیرفته شدن آن را باور داشته باشید (۲) چند - (۳) سپاس خدایی

دا که سبب نعمت او کارهای نیک تمام می شود - (۴) سپاس خدا را در هر حال - (۵) منزله است

بروردگار بزرگ بلند مرتبه بسیار بخشنده من (۶) طلب آب - نماز طلب باران -

دکن اول

با کالبدهای پابند و شکمهای پر حرام و دستهای بخون ناحق آلوده : بدین بیرون آمدن خشم من زیادت شد و از من دور گشتید .

دعوات پراکنده

بدانکه دعاهای مأثور بسیار است؛ که رسول - علیه السلام - گفته و فرموده است، و سنت است خواندن آنها با مداد و شبانگاه و پس از نمازها و در اوقات مختلف؛ و بسیاری از آن جمع کرده ایم در کتاب احیاء و دعایی چند نیکوتر در کتاب هدایة الھدایہ آورده ایم؛ اگر کسی خواهد از آنها یاد گیرد، که نبستن آن درین کتاب دراز شود، و تفسیر آن معروف باشد، و هر کسی از آن چیزی یاد گرفته باشد.

و ما دعایی چند - که در میان حوادث که افتد، و کارهایی که کرده آید سنت است و آن کمتر یاد دارند - بیاریم، تا یاد گیرند و معنی آن بشتاسند، و هر یکی بوقت خویش میگویند، که در هیچوقت نباید که بنده از حق تعالی غافل باشد و از تضرع و دعا خالی بود:

چون از خانه بیرون آید بگوید: «بسم الله، رب اعوذ بک ان اضل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی». بسم الله الرحمن الرحیم. لاحول و لا قوة الا بالله، التکلان علی الله (۱). چون در مسجد شود بگوید: اللهم صل علی محمد و آله و سلم. اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک (۲)، و پهای راست پیش دارد. و چون در مجلسی نشیند که سخنها پراکنده رود، کفارت آن آن بود که بگوید: سبحانک اللهم و بحمدک. اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و اتوب الیک، عملت سوء و ظلمت نفسی، فاغفر لی؛ انه لا یغفر الذنوب الا انت (۳). چون در بازار شود بگوید: «لا اله الا الله و حده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و لا اله الا الله». (۱) بنام خدا، پروردگارا پناه میبرم تو از گمراهی و گمراه کردن و از ستم کردن و ستمیدن و از نادانی و منسوب شدن بنادانی. بنام خداوند بخشنده مهربان توانا ناسی و نیرومنی نیست جز بخدا، هر کس کردم برخدا. (۲) خدایا درود و سلام فرست بر معصوم و آلش، خدایا گناهانم بپارز و درهای بخشایش را برویم بگشا. (۳) خدایا تو پاکتی و پورا بساز کنانم - گواهی میدهم که خدای عز و عز نیست، از تو آمرزش میخواهم و تو از میگردم بد کردم و نفس خود ستم روا داشتم، از من درگذر بپا بخشاینده ای جز تو نیست

عبادات

ویمیت، وهو حی لایموت، ینده الخیر وهو علی کل شیء قدیر^(۱)، وچون جامه نو درپوشد گوید: «اللهم کسو تنی هذا الثوب، فک الحمد. اسألك من خیرہ و خیر ما صنع له، و اعودک من شره و شر ما صنع له^(۲)». وچون ماه نویند بگوید: «اللهم اهله علينا بالامن و الايمان و السلامة و الاسلام. ربی و ربک الله^(۳)» وچون بادجهد بگوید: «اللهم انی اسألك خیر هذا الريح و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به. و اعودک من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به^(۴)» وچون خیرمرك کسی شنود گوید: «سبحان الحی الذی لایموت؛ انالله و انالیه راجعون^(۵)». وچون صدقه دهد گوید: «ربنا تقبل منا؛ انک انت السميع العليم^(۶)». وچون زیانی افتد بگوید: «عی ربنا ان یند لنا خیراً منها؛ انالی ربنا راجعون^(۷)». چون ابتدای کاری خواهد کرد بگوید: «ربنا اتنا من لدنک رحمة و هبى لنا من امرنا رشداً^(۸)». وچون در آسمان نگرده گوید: «ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً و قمرآً منیراً^(۹)، و چون آواز عدد شنود گوید: «سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائکة من حیثته^(۱۰)»، و بوقت ساعتی گوید: «اللهم لا تقبلنا بغضبك و لا تهلكنا بعذابک، و عافنا قبل ذلک^(۱۱)» و بوقت باران گوید: «اللهم اجعله سقياً هنیئاً و صیباً نافعاً و اجعله سبب رحمة و لا تجعله سبب عذاب^(۱۲)». در وقت خشم گوید: «اللهم اغفر لی ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من الشیطان الرجیم^(۱۳)». در وقت ترس و بیم گوید: «اللهم انا نجعلک فی نحورهم و اعودک من شرورهم^(۱۴)». چون جایی تردد کند، دست بر روی نهد

(۱) نیست خدایی جز خدای واحدی که شریک ندارد، سلطنت و ستایش او راست، زاننده میکند و میسراند، و از زنده است که نمیرد، یکی بدست اوست و مره کاری توانست (۲) خدایا این جامه را من درپوشانم، پس صیانت میکرارم از بویکی آن دامیخواهم و میخواهم در کار نیکی بکار رود از شر آن بپوشانم میبزم، و از این که کار بدی بکار رود بازبشو پناه میبزم. (۳) خدایا این ماه را با آسایش و ایمنی و سلامت و اسلام بر ما وارد کن پروردگاز من و تو خدامت. (۴) خدایا خوبیهایی این باد و خوبیهایی آنچه دروست و خوبیهایی آنچه را با آن فرستاده ای از تو بخواهم؛ و از شر آن و شر آنچه دروست و شر آنچه با آن فرستاده ای بپوشانم میبزم (۵) پاکست آن زنده ای که هرگز نمیرد ما برای خدایم و بدو باز خواهیم گشت. (۶) خدایا از ما دریغ مکن بدینستنی که تو شنو او داناهستی (۷) شاید پروردگاز ما آرا ببهتری بدل فرماید، ما پروردگاز خود گرا بیده ایم (۸) پروردگاز ما این از جانب خود بر ما رحمت فرست و از کار ما وسیله دانهائی برای ما فراهم فرما. (۹) پروردگاز ما این را بپوشده بیافریدی، تو باکی پس ما را از ریخ آتش نگاهدار مبارکست آنکه در آسمان بر جهانها در آن چراغ و ماه روشنی بگشی فرار داد (۱۰) پاکست آنکه رعد ستایش او تسیح میکند و فرشتگان از ترس او. (۱۱) خدایا ما را بخدمت مکش، و با صفات نامود مسازو بیش از این از ما در گذر (۱۲) خدایا آنرا سبب سیرابی گوارد و فرورد بختن سودمندی فرما و آنرا وسیله رحمت ساز تا اسباب رنج و عذاب (۱۳) خدایا گناه ما را بخش و خشم دلتم فرو نشان و مرا از شیطان رانده شده در پناه گیر. (۱۴) خدایا برابر گلوگاههای ایشان قرار میدهم و از آزارهای ایشان بپوشانم میبزم.

رکن اول

سه بار بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ» و هفت بار بگوید: «اعوذ بالله» و قدرته من شر ما اجد و احاذر^(۱)،
 و چون اندوهی رسد بگوید: «لا اله الا الله العلی الحکیم، لا اله الا انت رب العرش العظیم
 لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم^(۲)». چون بکاری در ماند بگوید:
 «اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک، ناصیتی بیدک، ماض فی حکمتک عدل فی قضاوک،
 اسألت بکل اسم سمیت به فی کتابک او انزلته فی کتابک او اعطیته احداً من خلقک او استأثرت به فی
 علم الغیب عندک: ان تجعل القرآن ربيعاً قلبی و نور صدری و جلاء غمی و ذهاب حزنی و
 همی^(۳) و چون در آینه نگر د بگوید: «الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی، و صورنی
 فاحسن صورتی^(۴)». و چون بنده خرد، موی پیشانی وی بگیرد و بگوید: اللهم انی
 اسألك خیرہ و خیر ما جبل علیہ، و اعوذ بک من شره و شر ما جبل علیہ^(۵)،
 و چون بنخسید بگوید: «رب! باسمک وضعت جنبی و باسمک ارفعہ؛ هذه نفسی
 انت توفاها، تک مماتها و محياها: ان امسکتها فاعف عنها، و ان ارسلتها فاحفظها
 بما تحفظ به عبادک الصالحین^(۶)». و چون بیدار شود بگوید: الحمد لله
 الذی احبانا بعد ما اماننا، و الیه النشور؛ اصبحنا و اصبح الملک و العظمة و -
 السلطان لله، و العزة و القدره لله، اصبحنا علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص
 و علی دین نبینا محمد علیہ السلام و علی ملة ائینا ابراهیم حنیفاً و ما کان من
 المشرکین^(۷)».

(۱) پناه میبرم بخدا و توانایش از شر آنچه میباید و آنچه از آن بمنزاکم . (۲) نیست خدای جز
 خدا و ندیله مرئیة دانا، نیست خدای جز خداوند صاحب عرش بزرگ، نیست خدای جز خداوند
 بخشنده پروردگار آسمانها و زمین و عرش .
 (۳) خدایا من بنده و پسر بنده و کنیز توأم اختیار من بدست توست، فرمان تو در من گذران
 است، قضای تو در من عین دادست، بعضی هر اسمی که خود را بدان نامیدی یا در کلمات فرو فرستادی
 یا یکی از بندگانت بنفیدی یا در علم غیب خود آنرا مضموم گردانیدی، ازیر میخواهم که
 قرآن را مہار دل و روشنی سینه و وسیله رفتن غصه و اندوه و پریشانی من فرمائی . (۴) ستایش خدای
 را که چون مرا آفریده شیکوتر صورت آفرید، و چون بر من صورتت بهترین صورتت .
 (۵) خدایا از تو خیر او و خیر سرشت او را میخواهم، و ازید او و بدی های سرشت او پتو پناه میبرم .
 (۶) پروردگارا! بنام تو پهلونهادم و بنام تو برخواهم آورد، این جان من است و بوتمام کننده و
 گیرنده آن هستی، مرگ و زندگی آنی مراست اگر گرفتی آنرا بیامرز و اگر کردها ساختی بدانسان
 که بندگان شکوکار را نگاهداری آنرا سز نگاهدار (۷) سپاس خدایا که پس از آنکه ما را
 میراند دوباره زنده ساخت و بازگشت سوی اوست، صبح کردیم ما در حالی که مملکت و بزرگی
 و سلطنت خدایا راست، و معرفت و اطاعت خدایا راست، صبح کردم بر کوش اسلام و کلمة اخلاص و
 بردین پیامبره - ان محمد علیہ السلام و بر ملت پدیره - ان ابراهیم که مسلم ثابت قدم بود و از
 مشرکین بود .

عبادات

اصل نهم

ترتیب ورودهاست

از آنچه در عنوان مسلمانی گفتیم معلوم شد که آدمی را بدین عالم غریب که عالم خالك و آبست بتجارت فرستاده‌اند، اگر نه حقیقت روح علوی است، و از آنجا آمده است، و باز آنجا خواهد شد، سرمایه‌وی درین تجارت عمر وی است، و این سرمایه است که بر دوام بر نقصانست، اگر فایده و سود هر نفسی از وی نستاند سرمایه‌بزیان آید و هلاک شود؛ و برای این گفت حق تعالی: **«العصر ان الانسان لهُ خسر الا الذین آمنوا... الاية»**^(۱). و مثال وی چون آن مردیست که سرمایه‌وی یغ بود، در میان تابستان میفروخت و منادی میکرد و میگفت: «ای مسلمانان رحمت کنید بر کسی که سرمایه‌وی میگذارد»^(۲)، همچنین سرمایه‌ی عمر آدمی بر دوام میگذارد، که جمله‌ی وی انفسی معدودست در علم خدای تعالی؛ پس کسانی که خطر این کار بدیدند انفس خود را مراقب بودند؛ که دانستند که هر يك نفس گوهری است که بوی سعادت ابد صید توان کرد، بروی مشفق‌تر از آن بودند که کسی بر سرمایه‌ی ذر وسیم باشد، و این شفقت بدان بود که اوقات شب و روز را توزیع کردند^(۳) بر خیرات، و هر چیزی را وقتی تعیین کردند، و ورودهای مختلف بنهادند.

اما اصل ورود از آن نهادند تا هیچوقت ایستادن ضایع نشود، که دانستند که سعادت آخر کسی رسد که ازین عالم بشود، و انس و محبت حق تعالی بروی غالب بود، و انس جز بدوام ذکر نبود، و محبت جز به معرفت نبود، و معرفت جز بتفکر حاصل نشود پس مداومت ذکر و تفکر تخم سعادتست، و ترك دنیا و ترك شهوات و معاصی برای آن میباید تا فراغت ذکر و فکر یابد. و دوام ذکر را دو طریق است. یکی آنکه «اللله الله» بدوام میگوید. بدلیله بزبان، بلکه بدلیله نگوید، که گفتن دلهم حدیث نفس بود، بلکه همیشه در مشاهده بود.

چنانکه هیچ غافل نباشد، ولیکن این سخت متعذر و دشوار بود، و هر کسی طاقب این ندارد که دل خویش را صفت و ملک‌حالت دارد، که ازین بیشتر خلق را هلال

(۱) قسم بصر که اسنان در زبانکاری است، جز آنایکه ایمان آورده‌اند. (۲) گذاشتن آب شدن.

(۳) توزیع کردن بخش و تقسیم کردن.

وگن اول

گیرد . پس بدینسبب اوراد مختلف نهاده اند؛ بعضی بکالبد چون نماز ، و بعضی بزبان چون قرآن خواندن و تسبیح ، و بعضی بعدل چون تفکر ، تا مالل حاصل نیاید ، چه در هر وقتی شغلی دیگر باشد ، و در انتقال از حالتی به حالت دیگر سکوتی بود ، و دیگر نیز با اوقاتی که بضرورت به حاجات دنیا صرف باید کرد متمیز شود . و اصل آنست که اگر همه اوقات بکار آخرت صرف نکند ، باری بیشتر اوقات صرف کند تا کفۀ حسنات راجح شود . که اگر یک نیمه اوقات بدنیا و تمتع در مباحات صرف کند ، و یک نیمه در کار دین ، بیم بود که آن دیگر که راجح شود ؛ که طبع یار باشد در هر چه مقتضای طبع است ، و صرف دل بکار دین برخلاف طبع است ، و اخلاص در آن دشوار است ، و بی اخلاص هر چه رود بی فایده بود ، و بسیار اعمال باید که تا یکی با اخلاص از میان بیرون آید ؛ پس بیشتر اوقات باید که در کار دین باشد ، و کار دنیا تبع باید که بود و برای این گفت حضرتعالی رسول راعلیه السلام «ومن اناء اللیل فصبح و اطراف النهار لعلک ترضی (۱)» و گفت « و اذکر اسم ربک بکرة و احیلا » و من اللیل فاسجد له و سبحه ثیلا طویلا (۲) و گفت : « کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون (۳) » ، و در همه اشارت بدانست که بیشتر اوقات حیبا باید که بحق تعالی مشغول بود ، پس این جز بقسمت (۴) اوقات روز و شب زاست نیاید ؛ پس بیان این لابدست :

پیدا کردن وردهای روز

بدانکه در روزی پنج ورده است :

ورده اول - از صبح است تا بر آمدن آفتاب ، و این وقتی شریفست ، که حق تعالی بدین سوگند یاد کرده است که : « و الصبح اذا تنفس (۵) » و گفت : « قل أعوذ برب الفلق (۶) » ، و گفت : « فاق الاصبح (۷) » ، همه درین آمده است باید که درین وقت همه انفس خود را مراقب بود : چون از خواب بیدار شود ، باید که بگوید « الحمد لله الذی احیانا و موتانا و الیه النشور » و جامه در پوشد و بن کسر و دعا مشغول بود ، و در پوشیدن جامه نیت ستر عورت و امتثال فرمان کند ، و از قصه یاور عونت (۱) و از ساعت های شب پس تسبیح کن و در کسراه های روز همچنین ، شاید خشود کرده شوی (۲) و یاد کن نام پروردگارت را در نام و شام ، و هنگام شب اودا سجده کن و تسبیح او کن در شب دراز . (۳) بودند (دعائی از مومنین) که کمی از شب را بخواب میرفتند . (۴) معصوم قسمت کردن است (۵) سوگنر بصبح وقتی که بدید . (۶) نگوینا ، مسلم پروردگار شکامن صبح (سپیده) (۷) شکافده صبحها .

عبادات

حذر کند؛ پس بطهارت جای شود و پای چپ پیش نهد، پس وضو کند، و سواك چنانکه گفته ایم - با جمله اذکار و دعوات وی بجای آورد، پس سنت صبح در خانه بکند، آنگاه بمسجد رود؛ که رسول - علیه السلام چنین کردی و دعایی که ابن عباس روایت کرده است پس از سنت، چنانکه در کتاب *بدایة الهدایة* و *احیاء* آورده یاد گیرد و به گوید؛ پس بمسجد رود آهسته، و پای راست در نهد، و دعای دخول مسجد بگوید و قصد صف اول کند، و سنت صبح بگذارد، و اگر در خانه گزارده است تعیت مسجد کند و منتظر جماعت نشیند، و بتسیح و استغفار مشغول شود؛ و چون فریضه بگذارد بنشیند تا آفتاب بر آید.

که رسول - علیه السلام - میگوید: «نشستن در مسجد تا آفتاب بر آید دو ستر دارم از آنکه چهار بنده آزاد کنم». و تا آفتاب بر آید، باید که به چهار نوع ذکر مشغول باشد. دعا و تسیح و قرآن خواندن و تفکر. چون سلام نماز بدهد ابتدا بدعا کند و گوید: «اللهم صل على محمد و آل محمد اللهم انت السلام و منك السلام و اليك يعود السلام، جینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام، تبارک ربنا باذا الجلال و الاکرام»، آنگاه دعاهای مأثور درین وقت خواندن - گیرد، و از کتاب دعوات یاد گیرد.

چون از دعا فارغ شود بتسیح و تهلیل مشغول شود، و هر يك صد بار یا هفتاد بار یا ده بار بگوید، و چون ده ذکر، هر یکی را ده بار بگوید، جمله صد بار باشد، و کمتر ازین نیاید و این ده ذکر که در فضل وی اخبار بسیار آمده است و نقل نکردیم تا دراز نشود، یکی *لا اله الا الله و حده لا شريك له*، *له الملك و الحمد*، *یحیی و یمیت و هو حی لا یموت*، *بیده الخیر*، و هو علی کل شیء، *قدیر دوم*؛ *لا اله الا الله الملك الحق المبين (۱)* سوم: *سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر*، *لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم*، چهارم: *سبحان الله و بحمده*، *سبحان الله العظيم و بحمده*، *استغفر الله* پنجم: *سبوح قدوس رب الملائكة و الروح*، ششم: *استغفر الله الذي لا اله الا هو و الحی القيوم*، *واسأله التوبة*؛ هفتم: *یا حی یا قیوم*، *رحمتك استغیث*، *لا تکلیفی الی نفسی طرفة عین*، *واصلح لی شأنی کله (۲)* هشتم: *اللهم لا مانع لما اعطیت*

(۱) نیت پروردگاری جز خدای پادشاه بر حق آشکار کننده. (۲) ای زنده و ای همیشه پاینده، برحمت تو پناه میبرم، باندازه يك چشم بهم زدن، مرا بخودم و امكان تمام حال مرا نيك گردان

رکن اول

ولامغطی لما منعت ، ولا یتفع ذالجمذک الیحد (۱) ، نهم . اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد دم . بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السميع العليم (۲) ، این ده کلمه هر يك ده بار یا چندا نکه تواند - یگوید ، که هر یکی را فضلی دیگرست ، و در هر یکی لذتی و انسی دیگر باشد .

و پس ازین بقرآن خواندن مشغول شود ، و اگر از بر یاد ندارد : قوارع (۳) قرآن برخواند ، چون آیه الکرسی و و امن الرسول و شهد الله و قیل اللهم مالک الملك و اول سورة الحديد و آخر الحشر ، و اگر چیزی جامع خواهد ، مسببات عشر خواند که قرآن و ذکر و دعاست ، که خضر - علیه السلام . ابراهیم تیمی را پیام وخته است در مکاشفاتی که او را بوده است : آنرا میخواند که در وی فضل بسیارست و آن ده چیزست هر یکی را هفت بار : الحمد لله و معوذتین و اخلص و قل یا ایها الکافرون و آیه الکرسی این شش از قرآن است ، و چهار ذکر است . سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر « و دیگر » اللهم صل علی محمد و آل محمد)) دیگر اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات (۴) دیگر اللهم اغفر لی و لوالدی و ارحهمما و افعل لی و بهم عاجلا و آجلا ، ما انت له اهل ، و لا تفعل بنا ما نحن له اهل ، انک غفور رحیم (۵) « و اندر فضل این حکایت دراز است و در کتاب احیاء آورده ایم .

و چون ازین فارغ شود بتفکر مشغول شود ، و مجال تفکر بسیارست و در آخر کتاب گفته آید .

اما آنچه مهم است - در هر روز - آنست که در هر گه و نزدیکی اجل تفکر کند و با خود گوید که « ممکن است که از اجل یک روز بیش نمانده است » ، که فایده این فکرت عظیم است ، که این خلق که روی بنیا آورده اند از درازی امل (۶) است ، و اگر بیقین دانندی که تا یک ماه یا یک سال بخواهند مرد ، از هر چه بدان مشغولند دور باشندی : و باشد که تا یک روز بخواهند ، مرد : و ایشان بتدبیر (۱) خدایا برای بخشش تو باز درنده ی ست و چون تو باز گیری بخشنده ای بیست و کسی را که او خوشبخت گردانیده ای کوشش سودی . و بعد (۲) بمانند و معنی آنست تا نام او هیچ چیز در زمین و در آسمان ریاضت نکند . و او شوا و داناست . (۳) کسی نفوی شواغ گوینده هست ، و در اصلاح آبا و اجداد گویند که برای حفظ از شیاطین انس و جن خوانده میشود و بواسطه که شیاطین را سرکوشی میکند . (۴) خدا مردان و زنان با امارا بامرزد ، (۵) خدا یا مرا و پدر و مادرم را بامرزد و رحمت کن و ما من و آنان در دنیا و آخرت آن کن که خود اهل آنی ، و آنچه را ما شایسته ایم مکن ، تو بخشنده مهربانی ، (۶) آرزو

عبادات

کاری مشغولند که تا ده سال بکار خواهد آمد^۱ و برای این گفت حق تعالی .
 (او تم ينظر و افی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون
 قد اقترب اجلهم... الایه^(۱)) ، و چون دل صافی کند و این تأمل کند رغبت ساختن زاد
 آخرت در دل حرکت کند؛ و باید که تفکر کند تا درین روز چند خیر میسر تواند بود
 و پرا و از هر چه معصیت است حذر میباید کرد، و در گذشته چه تقصیر کرده است که می
 تدارک بیاورد، و این همه را بتدبر و تفکر حاجت بود؛ پس اگر کسی را راه گشاده بود
 تا در ملکوت آسمان و زمین نگرند، و درء بجایب صنع نگرند، بلکه در جمال و جلال حضرت
 الهیت نگرند، این تفکر از همه عبادات و از همه تفکرها فاضلتر، که تعظیم حق تعالی بدین
 بردل غالب شود، و تا تعظیم غالب نشود محبت غالب نشود، و کمال سعادت در کمال محبت
 است، لیکن این هر کسی را میسر نباشد، لیکن در بند این باید که در نعمتهای حق تعالی
 که بروی است تفکر کند، و در محنتها که در عالمست از بیماری و درویشی و انواع
 عقوبات که در ازان خلاص داده اند، تابنداند که شکر بروی واجب است، و شکر بدان
 بود که فرمانها بجای آرد و از معصیتها دور باشد؛ و در جمله ساعتی در آنها تفکر میکند
 که پس از بر آمدن صبح جز فریضه و سنت نماز هیچ نماز دیگر نشاید تا آفتاب بر آید
 بد آن ذکر و تفکر است.

اما ورود دوم - از آفتاب بر آمدن تا جاشتگاه. باید که اگر تواند در مسجد صبر
 کند تا آفتاب يك نیزه بالا بر آید، و به تسبیح مشغول باشد تا وقت گراهیت نماز
 بگذرد، و آنگاه دو رکعت نماز کند، و چون جاشتگاه فراخ شود - که چهار یکی
 از روز بگذرد - نماز جاشت آنگاه فاضلتر. چهار رکعت نماز کند یا شش یا هشت که
 این همه نقل کرده اند. چون آفتاب ارتفاع گرفت، و آن دور رکعت نماز گزارد، بخیرانی
 که تعلق بخلق دارد مشغول شود، چون؛ عبادت و تشییع جنازه و قضاء حاجت مسلمانان یا
 حضور در مجلس علم.

اما ورود سوم - از جاشتگاه تا نماز پیشین، این ورودها مختلف بود در حق مردمان
 و از چهار حال خالی نباشد.

حالات اول - آنکه قادر باشد بر تحصیل علم، و هبیح عبادت ازین فاضلتر

(۱) آیا نظر نکرده اند در سلطنت آسمان و زمین و آنچه خدا آفریده است از چیزها و در اینکه
 شاید اجل آنان نزدیک شده باشد.

دگنی اول

نباشد ، بلکه کسی که برین قادر باشد، چون از فریضه بامداد پرداخت ، اولیتر آن بود که بتعلم مشغول شود، لیکن علمی خواند که نافع بود در آخرت، و آن علمی بود که رغبت دنیا را ضعیف گرداند و رغبت آخرت زیاد کند ، و عیوب و آفات اعمال را کشف کند ، و باخلاص دعوت کند ، اما علم جنل و خلاف و قصص و تذکیر که بصنعت و سجع باز نهاده باشد، اینهمه حرص دنیا را زیادت کند و در دل تخم حسد و مباهات پیدا کند ، و این علم نافع در کتاب احیا و در کتاب جواهر القرآن و درین کتاب مجموع است . این حاصل باید کردن پیش از علمهای دیگر ،

حالت دوم - آنکه قدرت این ندارد ، ولیکن بذکر و تسبیح و عبادت مشغول تواند بود ، که این درجه عابدان است ، و مقام بزرگست ، خاصه که بذکری مشغول تواند بود که غالب باشد بر دل ، و متمکن و ملازم بود دل را .

حالت سوم - آنکه به چیزی مشغول شود که در آن راحت خلق بود ، چون : خدمت صوفیان و فقها و درویشان ، و این از توافل عبادات فاضلتر ، که این هم عبادت است و هم راحت مسلمانان و هم معاونت ایشان بود بر عبادت ، و بر کات و دعای ایشان اثری عظیم کند .

حالت چهارم - آن بود که برین نیز قادر نباشد تا بکسب مشغول باشد ، برای خویش و عیال . چون امانت نگاه دارد ، و خلق از دست و زبان وی سلامت یابد ، و حرص دنیا و پرادر طلب زیادتی نیفکند ، و بقدر کفایت قناعت کند ، وی نیز از جمله عابدان بود و در درجه اصحاب الیمین بود ، و اگر چه از سابقان و مقربان ^(۱) نباشد .

و درجه سلامت را ملازم بودن ، اقل درجاست ؛ اما آنکه روزگانه درین چهار قسم یکی بگذارد ، از جمله هالکان و اتباع شیطانست .

اما وزن چهارم - از وقت زوال تا نماز دیگر بود ، باید که پیش از زوال قبوله ^(۲) کند ، که قبوله هر نماز شب را همچون نسور ^(۳) بود روزه را ؛ اما چون قیام سب نباشد قبوله ذرا هیت باشد : که بسیار خفتن مکر و هست . و چون بیدار شود باید که پیش از وقت با هارت کند ، و جهد آن کند که پیش از بانگ نماز در مسجد شود و تحیت مسجد بگذارد .

(۱) اشاره بدرجات مؤمنان در سوره واقعه . (۲) خفتن در نیمروز . (۳) خوداکی که برای روزه در مسجد شود .

عبادات

و جواب مؤذن باز دهد ، و چهار رکعت پیش از فرض ، که رسول - علیه السلام - این چهار رکعت در از بکردی و گفتی ؛ درین وقت درهاه آسمان بگشایند . و در خبرست که هر که این چهار رکعت بکند ، هفتاد هزار فرشته با وی نماز کنند و تا شب ویرا آمرزش خواهند ؛ پس یا امام فریضه بگزارد و در رکعت سنت بکند ، و تا نماز دیگر جز بتعلم علم یا معاونت مسلمانی یا ذکر و قرائت قرآن یا کسبی حلال بقدر حاجت مشغول نباشد ؛

اما ورود پنجم - از نماز دیگر تا فرو شدن آفتاب بود ؛ باید که پیش از نماز دیگر بمسجد آید ، و چهار رکعت نماز کند ، که رسول - علیه السلام - گفته است ؛ «خداى رحمت کند بر کسی که پیش از فریضه عصر چهار رکعت نماز کند» ، و چون فارغ شود ، جز بد آنچه گفتیم مشغول نشود ، که فضل این وقت چون فضل بامداد است ، چنانکه گفت ، «و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب»^(۱) . و درین وقت باید که «و الشمس و ضحیها» و «واللیل اذا یغشی» و «المهوذین» برخواند ، و باید که چون آفتاب فرو شود وی در استغفار بود .

و در جمله باید که اوقات 'موزع'^(۲) باشد ، که بر کت عمر بدین پدید آید ، و کسی که اوقات وی فرو گذاشته بود تا در هر وقتی چه اتفاق افتد ، عمر وی ضایع شود .

اما اوراد شب سه است ،

ورد اول - از نماز شام بود تا نماز خفتن ؛ و احیا کردن را در میان این دو نماز فضیلت بزرگست . و در خبرست که ، «تجافی جنوبهم عن المضاجع»^(۳) ، درین آمده است ، باید که بنماز مشغول شود تا فریضه نماز خفتن بگزارد ، و بزرگان این فاضلتر از آن داشته اند که روز روزه دارد تا درین وقت بنان خوردن مشغول شود .

و چون از وتر^(۴) فارغ شد ، باید که بحدیث ولهو مشغول نشود ، که خاتمت شغل این باشد .

اما ورد دوم - خواب بود ، هر چند که خواب از جمله عبادات نیست ، لیکن چون آراسته بود با آداب و سنن ، از جمله عبادات بود ؛ و سنت آنست که روی بقبله خسبد ، و بردست راست خسبد باول ، چنانکه مرد مرا در لحد خوابانند . و بدانکه خواب برادر مرگست و بیداری چون حشرست ، و باشد که آن روح که در خواب قبض کردند باز ندهند باید که ساخته باشد کار آخرت را ، و باید که بر طهارت خسبد و توبه کند و عزم کند که

(۱) پاکی و ستایش پروردگار خود بگوی پیش از بر آمدن و فرو شدن آفتاب ، (۲) تهیم شده .

(۳) خالی میشود بهای ایشان از خوابگاهها (۴) از نمازهای مستحبی شب .

رنگ اول

بیش بر سر معصیت نرود - اگر بیدار شود - و وصیت نامه نبشته دارد - در زیر بالین نهاده و بتکلف خویشتن در خواب نکند، و جامه نرم در بر نبوشد تا خواب غالب نشود، که خواب تعطیل عمر است؛ و باید که در شب و روز هشت ساعت بیش نخسبد، که این سه يك بیست و چهار ساعت باشد، که چون چنین کند اگر شصت سال عمر دارد بیست سال ضایع شود در خواب بیش از این نباید که ضایع شود. و باید که آب و مسواک بدست خویش نهاده باشد تا در شب برای نماز برخیزد یا بامداد بگردد برخیزد؛ و باید که عزم کند بر قیام شب یا بگردد خواستن، که چون این عزم کند ثواب حاصل آید، اگر چه خواب غلبه کند. و چون بپا بر زمین نهد گوید: «رب باسمک و رحمت جنبی و باسمک ارفعه» چنانکه در دعوات گفته ایم، و آیه الکرسی و آمن الرسول و معوذتین و سوره تبارک بر - خواند، چنانکه در خواب شود در میان ذکر و بر طهارت باشد. و کسی که چنین کند روح و پیرا بر عرش براند و در جمله مصلیان نویسد و پیرا تا بیدار شود.

اما ورد سوم - تهجد است و آن نماز شب بود پس از بیداری در نیم شب، که دو رکعت در نیمه باز پسین شب فاضلتر از بسیاری نماز در وقت دیگر. که در آن وقت دل صافی بود و مشغله دنیا نبود و درهای رحمت از آسمان گشاده بود؛ و اخبار در فضل قیام شب بسیار است، و در کتاب احیاء آورده ایم.

و در جمله باید که اوقات شب و روز هر یکی را کلامی معلوم بود و هیچ ضایع گذاشته نبود، و چون يك شبانه روز چنین کرد هر روزی از بعد آن چنین کند تا با آخر عمر؛ اگر بروی دشوار بود اهل دراز در پیش نگیرد و با خود گوید که: «امروز این بکنم باشد که امشب بمیرم، و امشب بکنم باشد که فردا را مرده باشم» و هر روزی هم چنین؛ و چون رنجور شود از مواظبت، بداند که وی در سفر است و وطن وی آخرت است، و در سفر رنج غربت باشد، لیکن تسلی بدان باشد که زود بگذرد و در وطن بیاساید. و مقدار عمر پدیدست که چندست باضافت به عمر جاودان که در آخرت خواهد بود، اگر کسی يك سال رنج کشد برای راحت ده سال عجب نباشد، پس چه عجب اگر صد سال رنج برد برای راحت صد هزار سال، بلکه برای راحت جاودانه.

تمام شد و گویا اول از کتاب گیمیا در بیداری و گویا در اول و پایانی و آن و گویا در کتاب گیمیا در بیداری و گویا در اول و پایانی.

رکن دوم
رکن معاملاتست
و آن نیز ده اصل است

اصل اول - آداب طعام خوردنست؛	اصل ششم - آداب عزلتست؛
اصل دوم - آب نکاح است ؛	اصل هفتم - آداب سفرست ؛
اصل سوم - آداب کسب و تجارت است .	اصل هشتم - آداب سماع است ؛
اصل چهارم طالب حلال است .	اصل نهم - امر بمعروف و نهی منکرست ؛
اصل پنجم - آداب صحبت باخلق است،	اصل دهم - ولایت داشتن است .

اصل اول

آداب طعام خوردن و دادنست

بدانکه راه عبادت هم از جمله عبادات است، و زاده هم از جمله راه است، پس هرچه راه دین را بدان حاجت بود هم از جمله دین بود، راه دین را بطعام خوردن حاجت است، چه مقصد همه سالکن دیدار حق تعالی است، و تخم آن علم و عمل است، و مواظبت بر علم و عمل بی سلامت تن ممکن نیست، و سلامت تن بی طعام و شراب ممکن نیست، بلکه طعام خوردن ضرورت راه دین است، پس از جمله دین باشد، و برای این گفت حق تعالی: «کلوا من الطيبات و اعملوا الصالحات»، میان خوردن و عمل صالح جمع کرد، پس هر که طعام برای آن خورد تا ویرا قوت علم و عمل بود و قدرت رفتن راه آخرت بود، طعام خوردن وی عبادت بود؛ و برای این گفت رسول - علیه السلام - که: «مؤمن را بر همه خیرات ثواب بود، تا^(۱) لقمه که در دهان خود نهد پس در دهان اهل خود»، و این برای آن گفت که مقصود مؤمن ازین همه راه آخرت بود.

و نشان آنکه طعام خوردن از راه دین بود، آن باشد که بشره نخورد، و از حلال خورد، و بقدر حاجت خورد، و آداب خوردن نگاهدارد.

آداب طعام خوردن

بدانکه در خوردن سهتاست: بعضی پیش از خوردن و بعضی پس از خوردن و بعضی در میان خوردن.

[آداب پیش از طعام خوردن]

اما آنچه پیش است:

اول - آنکه دست و دهان بشوید، که چون طعام خوردن بر نیت زاد آخرت بود عبادت بود: این چون وضویی باشد پیش از آن، و نیز دست و دهان پاکتر شود؛ و کسی که پیش از طعام دست بشوید، در خبرست که از درویشی ایمن بود؛
دوم - آنکه طعام بر سفره نهد نه بر خوان که، رسول - علیه السلام - چنین

(۱) یا معنی حی است

رکن دوم

کرده است: که سفره از سفر یاد دهد، و سفر دنیا از سفر آخرت یاد دهد، و نیز بتواضع نزدیکتر بود؛ پس اگر برخوان خورد روا باشد، که ازین نهی نیامده است، اما عادت سلف سفره بوده است، در رسول ما - علیه السلام - بر سفره خورده است؛ **سیم** - آنکه نیکو بشیند: زانور است بر آرد، و بر ساق چپ نشیند، و تکیه زده نخورد، که رسول، علیه السلام - گفت که: «من تکیه زده طعام نخورم: که من بندهام، بنده وار خورم و نشینم»؛

چهارم - آنکه نیت کند که طعام برای قوت عبادت خوردنه برای شهوت: ابراهیم بن شیبان می گوید. «هشتاد سال است تا هیچ چیز بشهوت نخورده‌ام» و نشانی درستی این نیت آن بود که عزم کند بر اندک خوردن، که بسیار خوردن از عبادت باز دارد، که رسول میگوید - علیه السلام - «لغمة چند که پشت آدمی راست دارد بسته (۱) بود» اگر بدین قناعت نکند، سه یاک شکم طعام را و سه یکی شراب را و سه یکی نفس را؛

پنجم - آنکه ناگرسنه نشود دست بطعام نبرد، و نیکوترین سستی که بر - طعام تقدیم باید کرد گرسنگی است: که پیش از گرسنگی خوردن ممنوم و مکروه است، و هر که دست بطعام برد و گرسنه بود، و باز گیرد و هنوز گرسنه بود، هرگز بطیب حاجت نیابد.

ششم - آنکه بما حضر (۲) قناعت بکند، و تکلف طعامهای خوش نکند: که مقصود مؤمن نگاه داشت قوت عبادت بود نه تنعم؛ و سنت است نازا گرامی داشتن که قوام آدمی بدین است: و بهترین اکرام وی آنست که در انتظار نان - خورش ندارند، بلکه در انتظار نماز ندارند، که چون نان حاضر شد نخست نان خورند آنگاه نماز کنند.

هفتم - آنکه دست بطعام نبرد تا کسی حاضر نیاید که با وی بخورد: که تنها خوردن نیکو نیست، و هر چند دست بر طعام بیش بود برکت بیش بود؛ و انس گویند - رضی الله عنه - که: «رسول - علیه السلام - هرگز طعام تنها نخوردی».

(۱) ناه - (۲) هر چه موجود باشد.

معاملات

[آداب وقت خوردن]

اما آداب طعام خوردن آنست که : اول بسم الله بگویند و بآخر الحمد لله ، و نیسکوتر آنست که باول لقمه گویند بسم الله ، و بدوم بسم الله الرحمن و بسیم بسم الله الرحمن الرحیم ، و باواز گویند تا دیگرانرا یاد دهد ، و بدست راست خورد ، و ابتدا بنمک کند و ختم بنمک کند که در خبر آمده است این ، و تاشره را در ابتدا بکشند : بدانکه بخلاف شہوت يك لقمه بر گیرد ؛ و يك بخاید^(۱) ، و تا فرو نبرد دست بدیگر لقمه دراز نکند ، و هیچ طعام را عیب نکند که رسول علیه السلام - هیچ طعام را عیب نکردی : اگر خوش آمدی بخوردی و اگر نه دست باز گرفتی ؛ و از پیش خود خورد ، مگر میوه که از جوانب طبق روا بود که آن مختلف باشد ، و از میان کاسه نرید^(۲) نخورد و از جوانب خورد ، و از میان نان نخورد : بلکه از کناره گیرد و گرمی در آید ، و نان بکارد پاره نکند ، و گوشت همچنین ، و کاسه و چیزی که خوردنی نبود بر نان ننهد ، و دست بنان پاك نکند ، و چون لقمه یا طعامی دیگر از دست بیفتد بر گیرد و پاك کند و بخورد ، که در خیرست که : اگر بر نگیرد شیطانرا مانده بود ، و نخست انگشت بلیسد در دهان ، آنکه در ازاری مالد . تا آن اثر طعام که بود خورده شود : که بود که برکت خود در آن باقی بود ، و در طعام گرم نفخ نکند ، لکن صبر کند تا سرد شود ، و چون خرما خورد یا زردالویا چیزی که از شمر دنی بود ، طلق خورد و هفت یا یازده یا بیست و يك ، تا همه کارهای وی با حق مناسبت گیرد ، که وی طاق است و اوراجفت نیست ، و هر کار که حق تعالی بنوعی از انواع باز آن بهم نبود آن کار باطل و بی فایده بود : پس طاق از جفت اولیتر بدین سبب است که با وی مناسبت دارد ، و دانه خرما با خرما در يك طبق جمع نکند ، و در دست نگیرد ، و همچنین هر چه ویرا نفلی باشد و چیزی که آنرا ایندازند ، و در میان طعام آب بسیار نخورد .

اما آداب آب خوردن

آنست که کوزه بدست راست گیرد و گویند : بسم الله ، و باریک در کشد ، و بر پای نخورد ، و ابتدا بکوزه فرو نگرد تا خاشاکی و حیوانی نباشد در وی و اگر

(۱) خاییدن ، حرین (۲) نان و آبگوشت یا هر چه در آن نان خرد کرده باشند .

رنگ دوم

جشایی^(۱) از گلو بر آید دهان از کوزه بگرداند، و اگر یکبار بیش خورد سه بار خورد و هر باری بسم الله بگوید و بآخر الحمد لله، و زیر کوزه گوش دارد^(۲) تا آب بجایی نچکاند، و چون تمام بخورد بگوید: «الحمد لله الذی جعله عبداً فراً تا بر حمته ولم يجعله لهجاً اجاجاً بذنوبنا»^(۳).

اما آداب پس از طعام

آنست که پیش از سیری دست بدارد، و انگشت بدهان پاک کند آنکه بدستار خوان پاک کند، و نانریزها برچیند که در خبرست که: هر که چنان کند عیش بروی فراع شود و فرزندان وی بسلامت بوند و بی عیب، و آن کابین^(۴) حورالعین گردد، آنگاه خلال کند؛ و هر چه بزبان بر آید فرو برد، و هر چه بخلال بیرون آید بیندازد، و کاسه پاک کند بانگشت، که در خبرست که: هر که کاسه بلیسد، کاسه گوید: یارب تو او را از آتش آزاد کن چنانکه او مرا از دست دیوان آزاد کرد؛ و اگر بشوید و آب آن باز خورد، چنان بود که بنده آزاد کرده باشد؛ و پس از طعام بگوید: «الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا کفانا و آوانا و هوسیدنا و مولانا»^(۵) و قل هو الله احد و لا یلال فریش بخواند؛ و چون طعام حلال یافته باشد شکر کند و چون از شبته بودیگرید و اندوه خورد؛ و کسی که میخورد میگرید، نه چون کسی بود که میخورد و میخندد بغفلت؛ و چون دست شوید اشنان بر دست چپ کند، و سه انگشت راست بشوید؛ اول بی اشنان، آنکه بر اشنان زند و بدندان و لب و کام فراز آورد و نیک بمالد، و انگشتها را بشوید، آنکه دهن بشوید از اشنان.

[آداب طعام خوردن با دیگران]

و این آداب که گفتیم، اگر تنها بود - یعنی در خانه خود بود با اهل و فرزندان خود - یا با کسی دیگر، اینها نگاه باید داشت، اما چون با دیگری خورد هفت آداب دیگر در افزاید:

اول آنکه دست بطعام فرانبرد تا آنکه کسی که بروی مقدم بود در علم

(۱) آروغ - هوا یا غذا که بنیزد و از گلو بر آید. (۲) گوش داشتن - نگاه داشتن. (۳) سپاس خدایا که از راه بختنیش آنرا گوارد و شیرین کرد و بواسطه گناهان ما آنرا چون نیک بلخی میافرید. (۴) مهریه زنان. (۵) سپاس خدایی را که ما خوراک داد و آب نوشاند و از ما بدبرائی کرد و بسا جایگاه و پناهگاه داد و او آقای ما و صاحب ماست.

معاملات

یا در عمر یا در زرع یا بسببی دیگر - دست فرا برد، و اگر مقدم بود، دیگر آنرا در انتظار ندارد؛

دوم آنکه خاموش نباشد، که آن سیرت عجم است، لکن سخنهای خوش بگوید، چون حکایات پارسایان و کلمات حکمت، و لکن بیهوده نگوید؛

سوم آنکه جانب هم کاسه نگاه دارد، تا بیبج حال بیش از وی نخورد، که آن حرام باشد چون طعام مشترك بود؛ بلکه باید که ایشار^(۱) کند و بهترین پیش روی نهد؛ و اگر رفیق سست و آهسته خورد، تقاضا کند تا بنشاط خورد، و سه بار بیش نگوید، که زیاده ازین افراط بود والحاح^(۲)؛ و سوگند بر ندهد، که طعام حقیرتر از آنست که بدان سبب سوگند بردهد؛

چهارم آنکه حاجت نیفکند رفیق را بدان که ویرا گوید بخور، لیکن موافقت کند همچنانکه او میخورد؛ و باید که از عادت خویش کمتر نکند، در خوردن، که آن ربا باشد؛ لیکن خود را در تنهایی بادب دارد، چنانکه همچنین در پیش مردمان تواند خورد؛ اما اگر بر قصد ایشار کمتر خورد نیکو بود؛ و اگر زیاده خورد تا دیگرانرا نشاط بود هم نیکو بود. ابن المبارک رحمه الله - چون درویشانرا دعوت کردی بخرما گفتی: «هر که بیش بخورد، بهردانه خرما که زیاده دارد درمی بوی دهم»، و آنگاه دانه با شمردی تا که بیش دارد، بهریکی درمی دادی؛

پنجم آنکه چشم در پیش دارد و در لقمه دیگران ننگرد، و پیش از دیگران دست باز نکیرد، چون دیگران حشمت خواهند داشت از وی، و اگر اندک خواره بود دست در ابتدا کشیده دارد، تا با آخر بنشاط خوردن گیرد و اگر نتواند اندر خویش بگوید تا خجل نشوند؛

ششم آنکه چیزی که دیگرانرا از آن کراهیت و نفرت بود بطبع، نکند در کاسه دست نیفشاند، و دهان فرا کاسه ندارد، چنانکه چیزی از دهان باز گردد و در وی افتد، و چون چیزی از دهان بیرون کند روی بگرداند، و لقمه روغن آلوده در سر که نزند، و لقمه که بدندان پاره کرده باشد باز در کاسه نبرد که طبع ازین همه نفرت گیرد، و حدیث چیزهای مستفذر^(۳) نگوید،

(۱) دیگری را بر خود گردیدن و ترجیح دادن (۲) امرار و التماس (۳) کتیم و بیلید و ناسازگا باطبع.

رکن دوم

هفتم. آنکه دست چون در طشت شوید، آب دهان پیش مردمان در طشت نیفکند و کسی را که محترم باشد تقدیم کند، و اگر ویرا اکرام کنند قبول کند، و از جانب راست گردانند و آب جمله دستها جمع کنند، و هر آبی جدا نریزند که این عادت عجم است، و اگر بجمع دست یکبار شویند اولیتر و بتواضع تزدی بکتر، و آب چون از دهان بیرون ریزد برفق ریزد تا آبی که بر جهد بکسی نرسد، و کسی که آب بردست ریزد، بر پاشی بود اولیتر از آنکه نشسته بود.

و در جمله این آداب باخبر و آثار آمده است، و فرق میان آدمی و بهیمه بدان آداب پدید آید، که بهیمه بمقتضای طبع خورد و نیکو و زشت نشناسد که او را این تمیز نداده اند، چون آدمی را این تمیز دادند و بکار ندارد، حق نعمت و عقل و تمیز نگذارده باشد و کفران نعمت کرده باشد.

فضیلت طعام خوردن با دوستان و برادران دین

بدانکه میزبانی کردن دوستی را بطعامی، از بسیاری صدقه فاضلتر است، که در خیر است که بر سه چیز حساب نکنند: بنده را آنچه بسحور خورد، و آنچه بدان افطار کند و آنچه با دوستان خورد. و **جعفر بن محمد** گوید: «چون با برادران برخوان نشینی، شتاب مگیر تا مدتی دراز بکشد، که آن مقدار را از جمله عمر حساب نباشد». و **حسن بصری** گوید که: هر چه بنده بر خویشان و مادر و پدر نفقه کند، آنرا حساب بود، مگر طعامی که پیش دوستان برد، و بعضی از بزرگان عادت داشتی که چون برادران را خوان نهادی طعام بسیار برخوان نهادی و گفتی: «در خیر است که هر که از طعامی خورد که از دوستان مانده بود، در آن حساب نکنند، و ما میخواستیم که از آن خودیم پس از این که از پیش شما برگرفته باشند».

وامیر المؤمنین علی - رضی الله عنه - میگوید که: «بک صاع طعام پیش برادران نهم دوستر دارم از آنکه ندهم آزاد بکنم». و در خبر است که: «حق تعالی گوید در قیامت: یا بن آدم؛ در دنیا گرسنه شدم مرا طعامی ندادی، گوید: الهی چگونه گرسنه شدی و تو خداوند همه عالمی؟ گوید: برادر تو گرسنه بود، اگر ورا طعام دادی مراداده بودی». و رسول علیه السلام گفت: «هر که برادر مسلمان را طعام و شراب دهد تاسیر شود، ایزد

معاملات

تعالی ورا از آتش دور گرداند بهفت خندق، میان هر خندقی پانصدساله راه، و گفت :
« خیر کم من اطعم الطعام - بهترین شما آنست که طعام بیشتر دهد ».

آداب طعام خوردن دوستان که بزیارت یکدیگر میروند

بدانکه چهار ادبست اندرین:

ادب اول آنکه قصد بکند که بوقت طعام در نزدیک کسی نشود، که در خیرست که: هر که قصد طعام کسی کند ناخوانده، اندر آمدن فاسق است، و در خوردن حرام خواری، اما اگر باتفاق فراز رسد، بی دستوری نخورد، و اگر گویند بخور - و داند که از دل نمی گویند - هم نخورد که نشاید، ولیکن تعللی کند و بتلطف دست بدارد؛ اما اگر قصد کند بخانه دوستی که بروی اعتماد دارد، و از دل وی آگاه بود، روا باشد، بلکه میان دوستان این سنت است. و رسول - علیه السلام - و ابو بکر و عمر - رضی الله عنهما - در وقت گرسنگی بخانه ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم التیهان شده اند و طعام خواسته و این اعانتی باشد میزبانرا بر خیر، چون دانند که وی راغب است.

و از بزرگان کس بوده است که سیصد و شصت دوست داشته است: هر شبی بخانه یکی بودی، و کس بوده است که سی دوست داشته، و کس بوده است که هفت دوست داشته هر شبی از هفته بخانه یکی بودی، و این دوستان معلوم ایشان بودند بی بجای کسب و ضیاع، و ایشان سبب کسب فراغت عبادت این قوم بودند، بلکه چون دوستی دینی افتاد، روا بود که اگر وی در خانه نباشد از طعام وی خورد. و رسول - علیه السلام - در خانه بریره شد و از طعام وی بخورد در غیبت وی، چه دانست که وی بدین شاد شود. و محمد بن واسع - رحمه الله علیه - از بزرگان اهل ورع است، با اصحاب خویش بخانه حسن بصری شدند - رحمه الله علیه - و آنچه یافتندی بخوردندی، چون وی بیامدی بدان شاد گشتی، و گروهی در خانه سفیان ثوری چنین کردند، گفت: « اخلاق ساف بیاد من دادید، که ایشان چنین کردند »

ادب دوم - آنکه ما حاضر پیتس آرد - چون دوسی بزیارت وی آید - و هیچ تکلف نکند، و اگر ندارد وام نکند، و اگر بیس از آن نبود که از عیال وی نماند، بگذارد ایشانرا. و کسی امیر المؤمنین علی - رضی الله عنه - را میزبانی کرد، گفت: « بسه شرط آیم: که از بازار هیچ نیاری، و از آنچه در خانه است هیچ بازنگیری، و نصیب

رکن دوم

عیال تمام بایشان بگذاری. و فضیل عیاض گوید که: «مردمان که از یکدیگر بریده شده‌اند بتکلف بریده شده‌اند، اگر تکلف از میان برخیزد، استیحاوار^(۱) یکدیگر را بتوانند دید». دوستی با یکی از بزرگان تکلف کرد، گفت: (چون تنها باشی ازین نخوری، و من تنها باشم هم نخورم، چون گرد آیم چرا باید این تکلف کرد؟ یا تکلف از میان بگیر، یا من آمدن در باقی کنم^(۲)). و سلمان - رضی الله عنه - گوید: ما را رسول - علیه السلام - فرموده است که تکلف نکنیم و از ما حضرت بازنگیریم^(۳). و صحابه - رضوان الله علیهم - نان پاره و خرمای خشک پیش یکدیگر بردندی و گفتندی: «ندامم کدام بزه کارتر است، آنکه حقیر دارد آنرا که حاضر بود و فرا پیش نیارد، یا آنکه چون پیش وی آرند حقیر دارد و نخورد؟». و یونس پیغمبر - علیه السلام - نان پاره و تره که وی کشته بودی پیش مردمان آوردی و گفتی: «اگر نه آنست که لعنت کرده است خدای تعالی متکلفانرا، تکلف کردمی». و قومی خصومتی داشتند، زکریا - علیه السلام - را طلب داشتند تا میانجی ایشان کند: بخانه وی شدند، و را ندیدند و زنی نیکورا دیدند، عجب داشتند که وی پیمبرست و با چنان زن تنعم کند، چون ویرا طلب کردند جایی مزدور بود، ویرا یافتند طعام میخورد، و ایشان سخن میگفتند و وی نگفت که با من نان خورید، و چون برخاست پای برهنه بیرون آمد، ایشانرا این هر سه کار از وی عجب آمد، پرسیدند که این چیست؟ گفت: «آن زن باجمال از برای آن دارم تا دین مرا نگاهدارد و چشم و دل من ببهای دیگر نگذارد، و شما را نگفتم که طعام خورید که آن مزد من بود تا کار کنم: که اگر کمتر خوردی در کار ایشان تقصیر کردمی، و آن فریضه من بود، و پای برهنه ازان رفتم که میان خداوندان زمین ها عداوت بود، نخواستم که خالك زمین در کفش من رود و بدیگر زمین برده آید، و بدین معلوم شود که صدق و راستی در کارها از تکلف اولیتر.

ادب صمیم = آنکه بر میزبان تحکم نکند چون داند که دشوار خواهد بود، و اگر مخیر کند ویرا میان دو چیز، آسانتر اختیار کند، که رسول - علیه السلام - چنین کردی در همه کارها. و کسی نزدیک سلمان شد - رضی الله عنه پاره نان جوین و نهک پیش

(۱) گستاخا - بی پروا و ملاحظه. (۲) در باقی کردن موقوف کردن. (۳) یعنی هر چه موجود است پیش آوریم.

معاملات

آورد، گفت: اگر ستر^(۱) بودی با این نمک به بودی، سلمان چیزی نداشت، مطهره بسعتر گرو کرد، چون نان بخورد گفت: «الحمد لله الذي قنعنا بما رزقنا»^(۲)، سلمان گفت: «اگر ترا قناعت بودی مطهره من بگرو نبود»؛ اما جایی که داند که دشوار نبود، و آنکس شاد شود، روا بود که ازودرخواهد؛ شافعی - رحمة الله عليه - بغداد درخانه زعفرانی بودی، و هر روز زعفرانی نسخت الوان طعام بطباخه دادی، يك روز شافعی بخط خویش لونی طعام درافزود، چون زعفرانی آن خط در دست کنیزك بدید شاد شد و بشکرانه کنیزك را آزاد کرد.

ادب چهارم - آنکه خداوند خانه ایشانرا گوید که: چه خواهید و چه آرزو کنید چون در دل راضی بود بدانچه ایشان حکم کنند - که آنچه آرزوی ایشان بود، ثواب در آن بیشتر بود؛ و رسول علیه الصلوة والسلام - میگوید «هر که بآرزوی برادری مسلمان قیام کند، او را هزار هزار حسنه بنویسند و هزار هزار سیئه از وی بترند، و هزار هزار درجه ویرا بردارند، و از سه بهشت ویرا نصیب کنند فردوس و عدن و خلد، اما پرسیدن که چیزی آورم یا نه؛ آن مکروه است و مذموم؛ بلکه آنچه باشد بیاورد، و اگر نخورد بازبرگیرد.

فضیلت میزبانی

بدانکه آنچه گفتیم در آنست که کسی ناخوانده بزیارت شود، اما حکم دعوت کردن دیگرست.

و گفته اند که: چون مهمانی بیاید، هیچ تکلیف مکنید، و چون بخوانید هیچ باز - مگیرید، یعنی هر چه توانید بکنید. و در فضیلت ضیافت اخبار بسیار آمده است و آن بر عادت عرب است که ایشان در سفر بجزله^(۳) بر یکدیگر رسند، و حق چنان مهمان گزاردن مهم است، و برای این گفت رسول - علیه السلام: «کسی که مهماندار نیست در وی خیر نیست»، و گفت: «برای مهمان تکلیف مکنید، که آنگاه ویرا دشمن گیرند؛ و هر که مهمانرا دشمن دارد خدایرا دشمن داشته بود، و هر که خدایرا دشمن دارد، خدای تعالی ویرا دشمن دارد» و مهمانی غریب که فرارسد، برای وی وامی کردن و تکلیفی

(۱) مرده . (۲) سبب خدایی را که بدانچه روزی ما کرده ما را شکیا ساخت . (۳) حله بگمرا ما و تشدید در بر لام بگمسته مهمان که بگمسته وارد شوند

دکن دوم

کردن رو باشد، اما برای دوستان که زیارت یکدیگر آیند نباید که آن سبب تقاطع^(۱) شود. ابورافع، مولای رسول علیه السلام - می گوید که: «رسول - علیه السلام - مرا گفت: فلان جهود را بگوی تا مرا آرد و ام دهد تا ماه رجب، که مرا مهمانی قرار میدهد است، آن جهود گفت: ندهم تا گروی نیاشد، باز آمدم و بگفتم: یا رسول الله گرو میخواید رسول گفت والله من در آسمان امینم و در زمین امینم، اگر بدادی باز دادمی، اکنون ذره من گرو کن، ببرد و گرو کردم».

و ابراهیم - علیه السلام - بطلب مهمان یک دو میل بشدی و نان نخوردی تا مهمان بیافتی و از صدق وی در مشهوری آن ضیافت بمانده است، که تا این غایت هیچ شب از مهمان خالی نبوده است، و گاه بود که صد دو بیست مهمان بود آنجا، و بر آن دیبها وقف کرده اند.

آداب دعوت و اجابت

سنت کسی که دعوت کند آنست که؛ جز اهل صلاح را نخواند، - که طعام دادن قوت داد نیست، و فاسق را قوت دادن اعانت کردن بود بفسق - و فقرا را خواند نه توانگرانرا. رسول - علیه السلام - میگوید؛ «بدترین طعامها طعام ولیمه است که توانگرانرا خوانند و درویشانرا محروم کننده. و باید که خویشان و دوستان نزدیک را فراهوش نکند؛ که سبب وحشت^(۲) باشد، و بدعوت قصد تفاخر و لاف نکند، لیکن اندیشه آن کند که سنت بجای آرد و راحت بدرویشان میرساند، و هر که را که داند که بروی دشوار خواهد بود اجابت، ویرا نخواند، که سبب رنج گردد، و هر که در اجابت وی راضی نباشد، ویرا نخواند، که اگر اجابت کند، طعام وی بکراهیت خورده باشد، و آن سبب خطیبتی^(۳) باشد.

اما آداب اجابت آنست که، فرق نکند میان درویش و توانگر، و از دعوت درویش ترفع^(۴) نکند؛ که رسول علیه السلام - مساکین را اجابت کردی؛ و حسن بن علی رضی الله عنهما - روزی بقومی درویشان برگشت، نان پاره در پیش داشتند و میخوردند، گفتند: «یا بن رسول الله موافقت کن»، فرود آمد از ستور و موافقت کرد و گفت: «خدای تعالی متکبرانرا دوست ندارد»، چون بخورد گفت: «اکنون فردا شما نیز

(۱) مریده شدن آمد و شد. (۲) کسی که فرادنازه در دین گذارده باشد. (۳) گناه - کار زشت.

(۴) تکبر - دامن در چیندن.